

دربیان فتح و فیرزی عدل و داد آن غارب جلوس نمایشاه

پیشنهاد

بعد اول مانشیخ من آن تیه او غشمانات بخیر منها او مشلمه اینجا مسه تقدیر تحریر پایافته بود آنحضرت که
این منوع کنیه از آن را خوش باشید و این چون بزرگتر بوده بیشتر آن
بدادار بند ه پرورد توکل فی برگل علائق شرکل کرد و ارزوی بی نیازی بیشتر پا پرست زده
سرما فسرسروری فرو دنی آور و از راه امعان نظر و مصلحت بینی وجوه عیان و صدر رسپا
وروسی اذناب مالک فی با دینی شنیان مساکن اجبار و اخلاق و امراء ذوی الاغلار و
سرکرد کان فرد ایکان
لهم الدراجات اعلی و تحلاصی معاقول و شرفای قواعل و صحاب مخالف فی ارباب مخالف فی سران
بنا و کاهما بعذ که بسیار مزدعا
محاول و کافه کفایت و بایت و انت فر عات عیشه برای پریه ابدی برای فلک قیم لاذالت مدد
چنان
سد تله میمه متحدمه لاسلاطین اخصار و در باب سلطنت ایران و امریم شوری مینیم مخلل ارا
شورای کلیه و مستقیح زنا و آراء و تکشیف اسرار سرای و متنطق اکابر و اصحاب کشته همی متفق
سمعت
القول و تحدیه لعلی بع ضرسانیدند که از بخوم سما اسخوم ارض اطاعت بر تهمه فرض لغوت
پریمه فرض هست شعر تاز میخانه دمی نامر و شان خواهد بود سرما در قدم پریغان خواهد بود
الفاظیت بضمیمه القوم عن هدی الرای بعد از انعقاد عقود عقايد و اتفاق و اتفاق قواید
گمکانه شد پیر جهاد از این بستشند عده ا عیشه برسیم افاده بیشود
و اما بعد قریب و بعدی بعدی جلوس نظر کشند و قریم و قرم چون روزه داران رمضان
بزرگ بزرگ این از دل مردان با استقرار هلال شوال روز شمار ایام شدند تار و رحیمیه بیهیت و چهارم شوال شیخ الشافی
واربعین ماهه بعد الالعف مطابق تو شفاف آیل بزم ارم اساس و لک یو مجموعه الناس
آراسته شد و بعد از اتفاقه ای هشت ساعت و بیست دقیقه بطالع اسد فرق فرق و فرق
قدر والاتیح همینست تراج اکلیل آ ساوکلیل مهر آ سامتوجه کشنت و سرا و لاج و سیر و لاج و لاج

با این دل نشانه ملک نشانه

تاج بر سر نهادن نادر شاه جلوس اور تخت سلطنت با جماع خلائق

حضرش در آمد مجلس سلطان اسلامیین بسط اندیشه علی الدست پیغمبن محفوظ فایساره بالیمن و
جوس کر بادشاه بادشاہان دوازده خداستاد بادشاهان قوت دار پسر شرکه دست چپ بر زبانه
یکمینه بالیسار و یهودیان علی یعنیه الوقار و صطف خلاصه الاخیار والامر الکبار و قاموا و
دست داشتاد بولت دایری داشتند بودند شکل و قدر دهن شدیده باشد ملماں اونک برگزیده اند و اپریان بزرگ برخیزد و شدیده
علی مکانسته و صنم و سکم و الفد خاچتیم و وجہ سلطان بغير البشر ساقرواطه نظر انجام خلاقو روابط
بقدرت بدباجی خود را خانوش شدند همکنند بعده ساعتی بیان در دی سلطان بغير این بشارت دینه کنی خیر بجهت خلف را بذله و در طرزه
الاحسان مفتوح و زنده عیش منسوج و حجابه مرفوع و خطا به سمع و بساطه مقبل و نشاط
احسان کشاده و فراقت میش علاده و حجابه اور زنده و خطابه و بکش رسیده و فرش و جای رسیده نشانه کنی
مقبل و محیا به لوح و بربیاه لیفوح و محبتیه پر وقی و مهابتیه سروع و افقانی الافقی لصی
برایان آمده و دوی او نوی خش دعطر او بود بند و محبت اذانه کشند و مهابت اذوقت و پنهان دکم او ده آنان روش
و اخلاقه کا خلوق تضییعیده مسوط لعنیز سوار العطار و مقویوضه لحضر افواه العنا
و اخلاق ادیش بربی خوش بی دینه و دست او شاده بربای فیعن کو ایشانه عطا دینش شد بایی بیش بیانی بیش
ظاهر برا قبله لفسل و باطنها کعبه الامل قد جمال له جوله لطفه و کان سرمهه کا لقمه والا علام
خا هرگز بکار نمی بطبعان و باش اه کعبه مرادات بخجل تر رای ادکفت شد لخزه ایست تخت اد نداده دلهم
پیر لیسته و الا قلام مر لمیشر در بیاض دلماسی صنوبری از اصحاب و عزاع عز از خرمی
ظاهر هر چند کار کاره شدند و همچنانی تو پسند آنثارت و پند خودان بزرگان هم بایار
سخفت و عز عیش و نشاد شادی سر سید کشید شواهد آقیلیم سیدعه که از حادثات

دیور و در پر و دهشت نهفته بود مشاھکن این دولت عالم آرای شکوف برقیت آتش
کرفت و واقعان مناصع حضور مبارک از شمارک اطف و مصالع چهستان عیش سیراب
کردیدند و خناس و کرام از جامه خانه انعام عام و مصطبه ارقاد و اکراش طلا پوشیدند و
ظلانو شیدند بزم ملت بیوی بیوی مشکاب بیز و یانیت و رایجه روح اکبر صیانتش
عطر این شد و نیر جهان افروز صطفوی از فروردین دولت استوارش بمحاذات خطا
بیز و مسیور باری سفت ایا.

رسید محمد قرخنده خنده زنان زبان تهییه تهییه بسته بسته پر کشود و دیور خیر و زیر جلد و بخت
خدیو زیر جلد و بخت کوهر افشار تبریک کشیده دصنعت حقاً کفت شعر بخت معلی بخت محمد
سایر باری

۱۵۳

در جلوس نادر شاه کوید

جشنست هر روح جیشیت موكد وزمانه از روی تحریب و تحریب بچیب و گریبان کرویان
از ذکر و بیان دعای دوتش دلخشم شمامه عبیر و ضمیع بسیج مشکل اذفک و اذ فشک و اذ فشک و اذ
پاییه سیر پر سیر پر سیر پر فراشست او زنک چار پایش با هفت او زنک نیوزنک
پاییه همد و شی کرفت و افواه دور و تردیک بدریخ نبا هش تنفوه شد و وجہ ترک قیازیک
با فعامی احصای و احسان عام قرون از حصای انتخود و از رها طبیعت خمیر پر زاقوالم
محمد باقر قزوینی این بیت ثبت اتفاق و بیت اسلند رشان بصر و تا بید و ظفر بر مند بجهت
عدالت کستن قتل اخی جلوس مینیت مانوش ذوالقیمین هست تاج اقبال بسیز و بخیر فیما وقع
تایریخ آمد چند روز متواتی در عرصه زمی نرمی خسروانی و خسروانی و نواحی خسروانی
آراسته صراحی و شراحی در چندند و جهاد خمیر چندند رشان خرگاهی چون خرگاه ماه در اطراف
برهم بادفت و لی دایره زند و دلبران حورا جمال چوزاکمیریخ سنج در جلوه در آمدند اینها
شنکست ترا راه پردار کشتن و منشدان نکارین چنک با چنک و چنانه و مساز ملبدله پیلی و پلیا
شیرین حکات نواده شان کرده زند و دلخراشان نهاده
با حوصلت بلبلان همدرم و قلقل قمقره و قلینه با غلغل صلاصل قوام شفاهه شفاهه و شفاهه هم رکم
شرهای طهوای محیی من غزال شفاهه شفاهه و سهوان جا و لیشم شفاهه شفاهه با شفاهه و اسقیای و انهما
اچان شرای پرگز بیچاره و سهلاست برجشم من از جویی که بهای اد شنا اشده اکریت کند بر سیدن لبایی در میانم نشانه شادون کسی
پرداخت و اسکان شنا دی فرای شدیده اشنا دانه صوتیم و خشت فاغشت عحن محنتین فی اسیج بطری
مجاوس از شدایه سیرینک لامای مخالفت و موافق اینواخت صدایی مطرب شنا دی فرای
ایام طرب شنا دی فرای نهاده دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه
ایام طرب شنا دی فرای نهاده دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه دلخواه

د مجلس نیم سر ماید

دایره بدو اقدام از که آن قاب حنیا کافوید بینا طاہر ساختند و موسقیان و موسیقیاران
 بشعله آواز دلکش آتش در کالبد صبر قرار آذاختند و شاقان و شوق پوش غش دلب جمل علی
 علی خالی از نیم مجلسیان زدو زند و ساقیان انوشه نوش سیم غمغب خمره مشکلین خمیره باود و تکمیل
 پیو فرد کاسه پیچ قرقون از ورقت لشاط لبیر گشت و سخن و زنگی از تخت طاق قیسی غلک
 در که نشت آینه زین همراه غلس چهره هموشان سیم سیما سیما وار روان شد و نیز
 بهما از پرتو روی مشتری طلعتان در کانچه و هزاران رسیلان خوش نوا تپرسخ دلهای در
 غم غممه در غم سرو زند و حساده قبح پیما جهانیان از دوران و غمیها می خیست و غم از غم دوران
 خیست نو زند ساقی صراحی کردن پیاکه حیثیت بازه و دل بشور لک پیش برین دلب چون با دهکل آشیان
 آزاد کردند عرض عالم از ایش آیش از آتش سیال کفتی و چهره قتاب تابش تابش تاب از دلهای بر روی
 جام ایسا و بعد از تا خطره بصره پر میاخت و چنیا کر میشین خیک نکیش آهنگ باز بد گنو او گلو
 با مشاهدا نشاد رسکش اسحان سلاطه ادا که آواز دل نوازش آوازه کوس شهرت کوسان را کر کرده
 نام طرد پ خانه کی زاده از ده درود وطن طنه طلببورش کاسه برس کاشکشتنی زهره را در غلک پیچ خی اذاخت با ده علکون
 در ساغر بورین یا قوت وان یا قوت وان روان بودی و تشید شد پیکر امشکن زم کو دے
 پا آرامشکر جان طر و پرتاب لعنت کران و ام دل حور بودی پا آلام دل حور و خال سلکون
 بر نیح آتش فاشان یا سمن کفر بودی یا سمندر در تورمعان را در صحرای نیان
 زنان ساعنه تاکبرون می آمد و فغان را خوش بخواهی می سخوش سرخوش از

۱۵۳

چلوس نادرشہ براؤنک سلطنت

پاچی انگنند هر وا کمان رستم کیشید و قیح رایتغ افزاییاب زمیان بید خشید شتر حامط لکس
ماوئ من ایار قه فانیت الدنی ارض من الذہب و جستح القوم لما ان راو عجبا نور اسن
آین لز ابریتی خد پس بنت شد در زین دز عده ریماج کردند چاهه آچ دیده بسبب ذری
المساء اهم نار امن الغنیب ازین دولت فیروز کار روز کار استقرار یافت و زمانه پر غم بر عزم
آب با آتش دز نیز ایادی شنا دهانی از سر کرفت و نور و زن و آین از نو آین عدل و داد و تازه کرد و شاره بست
اعادی شنا دهانی از سر کرفت و نور و زن و آین از نو آین عدل و داد و تازه کرد و شاره بست
شاره سخان کرد و سخان موسیم بیعی از قوت طبیعی باز هم سفر الظہار سرور کرد در وی عرب
کوک بشنیدن دفعه کردند نیزه خارسته تازه دسم و خاندن
عرابیں حمین فی غالیج غالیج کلشن بازا در آق رایق او راق لایق شارکرد و فراش فتن ناسیه
و در خانجه نزد شده
پیش پیش سفر شر نیم تشبیه فریل نوده از فرش مخلل فرش مخلل کستر و تو زاد کان مرکبات از
داخی پر کردند
نو و کان خود آرامی در چهار سوق عالم آخیشیجان کشووند و کلخان ریا چین بی ریا چین جلوه
بهای نوش هر کمی بزرگی جلوه من و ند عجیب سلطان الیبع جار بالشوك لشجر و فی سوکه افواج نیو
باست و ببار آمد اشکت اشک دو بخت در کب دو جانی مخلد
والزیر من بدائع آثاره هر الہمار و عزو و فی کل و جسته الف من الہمار شوخ النابل
و کل از عجایبات اکثر اد بای کل بادرد و لذکر دند در بر باشی بزرگ هزار و ستاده بیرون
والریا چین شبیو و امار الا عصمان والامار و شاخوا و آب التمار من ماء السحاب الی
دوی خوشه دخان شده دین بر کان شلخ ا دین امداد پریشانه یعنی شکر کردند شر ناد اذ اتب
المشرقة والمشرقة بالمسرة واشرف الفلاح من اطراف لستیب کرنیزه الچوم من شاطی محی
کیا و دیه زین بکاره کلاره بیشادی در سب سبب اذ اطراف کند که اه آتب شکر کردند یاد آی ساق در چیار کردند
المخرجه و اثار الترمان من الاوراق الخضراء بیش اند الذی جعل لكم من لشجر الا خضراء و
لکن دنیا بی دنیاده و ایار ده بکاری سر بسته خدا ای کردند دیگر ای بای شا از دشت سبز ایک داد
رد الیبع فخر حالور و ویور بجهته و لور و و والور و فی اعلی المخصوصون کانه ملک تخت
آب بیاری و خشیه آمدان او خیزد منانی داد و بخیاری او کلامی دی بالای شاخه کیا
پیسره تجنوده اعتماداً فضل اردی بیشست و مسیر دی اردی بیشست و دی پیر مولده
کرد او در آمد پشکزاده
خواری سیحان با قلم سنبل بر اوراق بوستان نوشت با ویزان پر غم خزان بسان نکن
وزان

آثار صبغت الله و من احسن من شد صبغه در الوان ریاچین و نکت زان ظاهر گرد و شباک
نکت ریاچی خدا که بعد از خود را نک داده بود و از خود را نک داده بود
بهم از شباک آشجار صبغت صبغت عمل هبست بکار برده از شکوفه و نیترن لفترة خدار
از پوته شاخه ای برآورده و هب حیث ماده های دو حیث مادر نما و فضه فی اهضای تو غایل
خاست بر جای خود را نمایم بر این است پر جای نکند، بگردانیم و نظره است در صور
و سحاب از ورود شاداب خزانه یا غاره نون گنج شاداب و ساخت و نسیم ببارا زان افتادن کم
کل برای آنکه کم خواست
بهار صحن رانع را قریب کنچ باد آ در نوده از نیم تناخه فروردین در شاخه ای نیائش انواع
ستل این باع

تیغ طبود یا فت یا هوای بسیری از صنایع کافور نخل عقابا شق و انوار کافور بسیری دیگر تیغ
کافور خل تبدل کشت و از نکس بسیری قوای بنا تی قبار شاخه ای خود را بقبایی کلکون بردا
د و بشوق انکیزی هوا در سهول و قیان قیان قیان افغان برص بخاست عند لیب و عیل
دشتها که بهی که کنک دی دارند و بسیری غیر خوب است خود خدا کار است در دشت خراسان را زد

از حفظ موابیل متأمیل ز مردم سر فی اغاز نهاد و از دست افستانی غصن عرض حبیله خمیل و پیچه
که آن نزدیک

۱۵۶

که که از عججه در شجستان چین و آنچو شیستان شیستان بکشاد بیک ااشجار نفع و طراز از این
پستان در خانه نیز خود داشته و طراز از این
و شمع و فضاها و سع و حسنهما یعنی وصیون الور و همیون سینع اربع البرح فی شفار علیل الحج
بیرون شده است در جانی آن کش داشت و منعت آن قطع کنند و داشت دنگیں شده کل اینک کرد و مسدده نداشت جوی خود را در خلیل ایران
پیچ و ما و الور والطی فی استفاده علیل اسجو شفیع والا طلال من الطلال غضیر و حباب الحبو
تاریخ کنده داشت و کل تازه در آبیاری شد خود و هر احیان است دنگی که به از این علیل دنگی داشت
من الخضره لفظیه والاشجار من الشیخ شباب والشاعب سرقوق من الاعشاب و خدو و لشعاوی
از پیشی خوازد است در زمانه از دش جانند دانهای روانه می داشت از علیل داشت و پیش دنی شعایق
محمره و نور الاقاجی منخرة و عیون الخرس مصفرة و شفاه لسباع من خضره بل عی للی الصملال
سرن شده داده و داده دلی دیشنهای سر زده است دلیلی سر زده بیشهه داشت بلکه اد برا ای سرچانیدن کرایی
من الخضره واحداق الحدائق الناظرة ناظرة و خبات بجنات الراسیه زامیره وعد بات
از سرمه زاره و چشم ایت اهمیت تازه تکه کنند داشت چشمها باغات پشتمد زین نکوکرده و شاخه ای پیش
النابات مشوچه و بامات الفصون مشوچه و حفافات المذاهل متده بچه و جیا و العذران
شیستان د فرق سر سه خانه ای داشت و کارهای اشان را مزین است و پیش از شاهدی داشت

در توصیف بیمار و توحید کرد کارکوید

متغصه و جهون النوار متوجهه والافنان سورقه والاوراق متفقهه و حشد الخيری بود
شاغ برادرده و کرد چهار شکر خواه آنها داشت و هر کاری درخان ورقه دارد و در قدر از هم بجهة الله و میثاقی کل خیری
و حمد العار محیرو و عرف التهار قد تماجح و وجہ الهمار قد تفصح و غدار النفع قد تقلع غدا
دعا است عربها بر رهاست دطربی جهان تقویم شده است درودی بهار بجهیز ترین تری کرده - ندانیش
الرمان قد قلیل و شارب البنت قد طر و پارب البر قد فرامامم تو بیمار اذ حبلو که همان
له زین بجهیز نه در سید بگیرد، بجهیز پسر شد در سید دش سرمه بجهیز فارگزد
آنستی اذ کوئن و زندخوانی زندخوان آتشکده نوشید و هزار و ستان با پیاره و دستان
و ستان سرای بستان سرای کلزا رزکس با عیانیاًت تمحضی آغازید و صبا ای اشجاران
نموده و در ای صبا ای همچار تجایل کراید اعضا ان ابرآذاری تبظریه و اعضا آن عضمان پر دخت و که بنا
کند
نمای و نمای اخضر قاست رعنایی بر افراد شعبتم غیبی ای مشام زمانه را برق بیمار بر ساخت
سیراب نموده
و عرصه چیز از خمود را داشت ای هزار طرف زنگ خودنمایی ریخت المتران نعمت نرمی با
آیا این بجهیز که خدا نیز نیز باشد
شم تو لطف بمنه شم بجهیز رکا ماقری الودق یخیزیخ من خلاله جل جلال شمومس دا فمار من
پرس ای پر بکر و لذ ای راهب بجهیز پرسی بجهیز بران راهبردن حی آیا لازمه این نزک است بدرگی ای از کنایهایند و اینایند از
الز هر طبع لذی اللهو فی اکنافها منتشر کان علیهم امن مجاھته زیراللامی الا انها منها
محکم خواه شد و برازی بجهیز بود رنگ و این شیخ بکر و این از ایشانند شکر آن لوده ایکد از
المعن فشادی غشیها الریاح فیلشی فیلشیم بعض بعضها شم تیخ شوخی شاخ ارجوان رجوان
در خشیده و تزدانتند و تایکند آنها رسید و دنایشند ای زنی بجهیز معنی برازیکردن
و پیر و لهای صنوبری بربود و فوج فوج عجیز اقا جی برغم الف دی خشم
و خیشوم خشام را بعطر عجیز آسود بربادی که ما طبقات اطوال از شما یکم عنبرین
شمایمه عنبر کوه بر کوه ساخت و قطرات شعبتم حدود و ور دطربی را جل من در الججر علی
نحو روحی پرداخت از ریض و خیان نیز خیان ای جهان ای جهان ای جهان ای جهان ای جهان
بجای خود بجهیز سوزان ای جهان
فرح ای کیکشیت که بی ختیار از صد و آثار و جد طبیعه و پیپتو و ای کمیت لام و سنبل تو زده من بجدی
فاکر کنیز کرد

مشکل کیمی شد که کاروان نسیم از ملا و سبیل پارچین می سبست فانظر والی آثار رخنه اندکیت
پنځړ کښه په آثار رخنه کې چکوړ
یکمی الارض بعد موتها والیغین همک و متفرو الماءین هر ضلال و لکفرو الروض بین
نندو میازونون را بد مرد و نشد آورین همک ال دخلج است واب نداز پیشنه کان دیوبند شکاره دهت
مد طرح و متوجه والور و مین هدر هم و مد ثرو الارض قد دیست همیصه اختر تھان فیطیلس
دره با من باز بد رسیده دکن میان غږ زده اشن جاپر دهست کاج است زمن برخیمه دهست برانه سخن یافریده ده این دنیان
احمر و سر قناب طایفه طایفه من جس منظر طیب طیب المیسجان محی الارض بعد ما تهنا و کنکا یکمی خلق عی مجهش
سرع ده کان بکند اړا علخاټ دغه دلیل اړیسون نظر ده دخوش شرمی کاره زره است هدایت کن کن دن بندرو او ټیخیزونه میکړد خلیل را دلخوا

بعد از انگذار و شیوه نرم و شیرین مخصوصاً سخنچال وح واستر فلاح روح و استحلاط آیا بعثت
و استحلاط افاده یعنی غصت بعل آمد و جشن نوزو زی با فرد شیر و زی دلین به روزی
بکام نوزلی و بجهت اندوزی نه قضا یافت لفتش بندان قضاؤ قدر سخابه شوق لشخیز قندها
نقش قند هار ببر لوح ضمیر اقدسش بر آن گنجاند و بغا و مرتب عیش و مرد جوش اعلام عالم افزایی
و کوکب زرم سازی و عدو سوزی بجاین مقصود همراه از نسخه شیرین روست نشسته بگشت
راست خاتمی با وح خصم فکنی پرواز کرفت و در عرض اه بعرض سید که در کوهستانات
نحویاری حلی فراد مراد هم ادرا بقداده تمرد و کرد نکشی مقلد ساخته هر چند پکه انبیاع اتفاق
الظیر بزمیادر که بفات شنکت بمال لایق عقی نود آمام بگام میکله سلطان کعیتی ستان غیرینه آتیلا
بر کشد فرقی در فرق انجاد و آغوا انگذار و بشیب و شتاب و شیب و فراز رنجه
امتیاز ندید بعد از ورد جوانی بر ورد و بغیر تمثیله آن طایفه که در شخوب اسیات ما
نمایم جانی

دریان مسخر قدر بار و قلع افغانخانه تباشید کرد کما

شقاوت ور قلوبت فاسیات متعامد داشتند و زرده غریبیت ایجاد نباید زردگوه جلوه گر
ساختن طاغیان از وصول آن نازک ناکاه آکاه کشته بجهت رامعرض وزمانه رامعارض
جان و مال و خان و مانع اور معرض عوارض دیده مقرر و مضری نیافتند بشوامخ فلک و بوائخ
جبل با دید و عجیباً مشتعل کشته نیزه کذاران نادک فکن باشد شفاع شمس فیضوا شعا عابر اطراف
کوه و دشت پویران و سایه برانداز هستی اهل فتن شدند و پیادگان کوه چکروه آسان داد
برگزده در خودها و پیغولها و او دیه لاخ از پی خولهای آن دیوالخ قدم فرسای طلبسته
آن کوه را از کوهستانات پسر آنک که فرنگ در فرنگ چرخنک و چرخنک بوده
فوج بدست آورده از پادانگنه ندسته خیمه حال علی مراد از لطافت اموج افوج منصوره چا
موچه حیرت کشته شرایع و شکسته مرادی پرنگ نامردی آمده زنده و متکیر شد و با مردانه
سفطوع الیین و مجذود والریلین کشته دوروز در گزنه هنی کذمار المذبح وارنگا عن
المذبح بیدست و پادست و پامیزه تما سر پسر پسر کشی کذاشتہ مطروحه یعنی پیوی
وان انجا باشونکت کسری و حجم سور سعادت بر ساحت حال چهوار یا ای اصفهان وصفها
لانه با القلم تابان و آن لایت راه گزره گازشونکت و شان ساخته از خامه زین و پر زین در
عمر شناخته اند و هم از زین آرام کرین کشته و از عشر عجیز زین و هم چهانگرد و گرد خوش هر دو
خانهای پر زین زین آرام کرین کشته و از عشر عجیز زین و هم چهانگرد و گرد خوش هر دو
کیتی نور دخاک آن و اوی را در انتظار او لو الا بصارخا صیت سرمه اصفهانی
سبخ شیدند و کانان نقشت حوا و خیله للمناظر اهله قی مجلد و کان طرف لشمس مطروف

دربیان تسبیح قمدهار و قلعه افغان خدا نیار

و قد جعل العبار بعدنها کالا شمد بعد آچهل روز باگروه ضرغام مایس ترک و افواج شترک لرد
 بخشش کردند و داشت علیرضا مرتضی پاشا اول سرمه
 کران و بیان کر متجوجه قصد شدند و در نهم ذی الحجه حججه شع واریعین و ماته بعد الا
 هشت در حدود کران
 جانب شرقی قمدهار محل بوسوم بیرون شیر پسر خیام کروان نظر و از وجود دلیران و کفر
 روح و منان ندواد پیشنهای شیر کردید بهند بی غرمه اسی اساس شهر پیه زنیاس سقیا و مراغم
 مغنم فکاش ماس که مرغم اساس فلک صولت بودی سقیلا یافته اسوق مختوثی بر جوانیت
 و خانات مشتعل بر حمام و رباطات تحریف و خبریں فتا سیش تل ویش مدپریفت و در گیم
 سوران حسن شیخ تهمام و دیگاه تمام چون هنام آناد تمام کشته و راطراف قلعه قمدهار زیر چاه
 خار
 بناه صلنیم فرشح آلام متینه و حصول حمینه و بر وح رصینه احداث و در برگاب زان
 از زبانکه
 مصنوع باید قیوم صافع بندق اندازان نامدار و خنگویان فصرت مدار رایت افزار
 فرا کشته بحکم خذ و هم و احصرو هم و قعد و لمک مرصد قدم نقدم با حباب و احتوا فلجه
 اکبر شاهزاده احمدی که اینک را زندیه برب ایرانیه که را
 پر و گزتند بکیال بدین منوال خثار و خصار طیق یاسیان اذ ابیشتم طبیعت حیان
 محصور و مطلع ظما سال بنهایت رسیده کار بکار کشانی آن ننک پیکر از دبا و هان وین
 نشانشین کوش زیر یوش بر ق آنک رعد خوش سیاه ندر و اون سخت دل صف شنگیت
 کسل نارین قلعه شهر زند غرم کوه پا پر جای عرصه اندام میات خصم اماری مناج و شمن سوئی
 جزر ناری ریخته فالب و ارسنال عین القطر الذی کان هسته من النخاس و خاصه من الصفر
دید آن کرد هم رای و خوش کل رفته اگر هست باید این روز داد
 ترمی و شرک القصر کانه حمال حصف مساز پیش جنک میدان کارزار با لاشیم چنقوت
 کر اند می انداد دست بر خال رکش که از زم زند نکند

دریان تسبیح و قلع افغان

او نک پایا کلوان فی بطونهم الا النار عیسیٰ کروان شیش پیر خبک ف جال یک چشم پر بیو
ایشان بخوبی داشتند و میگفتند این که این رنگ
 رنگ مشاهی که طعمه شش رصاص مذاپ هست و ثعبانی که دم فتنه داش سیوم عذاب پو
از مفاد تلفخ و جو هم النار بکوشش اخبار شود از سور درون بخواهد و چون زمامرت نویم
بسیار بخوبی آنها را آتش
 علی النار فتنیون پویی فتنیله بد ما خشن سده بی تابانه از دل تابناک بخواهد از اغوي من قلب
برآش مفتون میشند
 لم طلقم قطعن اته معاوته امر ای امیانه با وته کلابل عامله لصلی نارا حامته الناظرون لکل منها
ترک اسکوی کرد و شنید کشیده بکی او بدب جای او در کجی است بخواهد کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده کشیده
 یخقولون انه لجنون او والا غلال فی اعنت قهرم والسلام سیجیون فی مقابل خصم
میگردند که این دیوان را داشت و دارند که دسلمه شنیده و خود در هر این دست
 یلهم علیہم نار موصدة و فی میان قد احرب بکلی من نار اعد الموقدة لئی تطلع علی
میزدند برآنها آتشی فربست شده در آتش افزودن جگ خایت میکردند از این که مبتدا خدا برآورد که همین دفعه
 الا فدہ لهم خیار فیرو شمیق و فی الماحر بصوب جهوری صیح ذوقوا عذاب پیکر
دان آنها داشت آرزوی اکتش و مفرودن و مفرز کرد بساید نیزه از این دست
 یعلی فی البطنون کغلی احییم و اذا حر من لغیط لا یعرف السجن العبد والعد و من احییم
چند میزد و دشکی مثل بوش جنم آدپون کرم شود از قریباً شد از این دفعه و دشمن نا از دست
 سوی احرق قوی الاحرق فی ظلامت و رعد و برق سوسوی لسعیر علی لخدموم بیعا و پیخر
راست سندیده دست قایم دارند و داده داده تاریکی و رعد و برق کرم کشیده کرم جنم دست برآشان بگردند
 فی المغارک لانا الذی لا یصطفکی تباره مایر قمیر تعلم لعلوب بصواعق و سیپه ما ولو امع امار
و سرک نم آنکه کرم نیزد هاست کرم کشیده کرم جنم دست برآشان بگردند
 ولا انسیم لان بخارها نار بالعینی توپ منوط و معلق کردیده توپهای کوش کوش کوش کوش
چه خانه ای از شرکات
 قلعه کشارا که کاو کردن کاو کردن آنها را میشایست بذروده کوه کشیده بیچ مشهور سرچ
 دوہ را پستک رعد چون دل محنت و ساختند بیوت ساکنان از کوله زنور که نخانه
 زنور کشت و احوال قلعه کیان از خوف حادی فحادی بیکیون اصحابهم فی آذانهم
میگردند اینها را میگردند اینها را میگردند
 اصوات ای خد را الموت پس خد بیونیز روز و شب سخن پیشنه بست و دو مرد نفعیه
ساعده از خان مردن

باز بخطاب
نیزه اند
میتوانند
بینشند
علق دارند
نمایند
که از خود
میگذرند
و از آن
میگذرند
لذت دارند
نیزه اند
باز بخطاب

۱۶۱

جیوه شفیرین
خیمه که بیشه
بیمه که بیشه

در فتح قلعه قشند باز فتح آن

با فوجی از ابطال مقتصر که تصوّر تساوی و تصور در خود می‌سکرند در جانب کوه همپل نیزه در
کمک کیان قرار کر قشند دلاوران هنگام میکله اذان فجر قریب اذان کردید با ذهن و بالا صفت
آقامت رسم مریش کرد و پنهانیست تسبیح قلعه که بسیار کثیر شده و بجانب بسیج داده آور دند
در فاتحه این نماز قیامتی جمعی از خلاص که بستان محاب از تیاع همام ولد فرو تراویث
کلو لاما می‌جاذب شد و بیست کوع و بجود کفرت اذان کع اتفاقاً اخطی صلاحتی جبل و جبهه بسیج داده
مقصود و انشد بابت بلیلۀ خرمه و در کرت ثانی کروان کار قلعه کشاده گشت باشیت بلیلۀ
شیبا و بیین این مقال آنکه در شب دوم ذی الحجه مطابق منتهی الحجیین فی ماۃ بعد الالف
که سه روز از نوروز سیلان سیل کند شاهزاده از هر فرقه فوجی و از هر چهار میلیون طایفه
بنخنیاری نامزد با مرور شش کشته در زدایا و نخانی بیج جبل و خنایای حصار خنیا و خنیان
اختیار کردند فرع الامر طلب نوبه در اول ظهر که اعداء عصر دوامت بی زوال او قت نوال و مدم
پسین بود مستقدمان نهدام قدم افقام تقدیم فرمان منوده خدیو سلیمان شکوه نیزه بغزم
کو سه بر کوه کوه پمپیر چون آفتاب بر سر کوه برآمد سواران از اطراف سور سوران اندختند
اما طایفه بنخنیاری را بخت یاری کرد و بسرعت نختره از طرف سور سیج داده قدم که
فران آن حصن فلک نظره کند اشتبه و مخفیون و خل المدینه علی چین غفلتی من اهلها بر سر
بر سر رانند بید فی سیلیا بر اثر ششند ما بفتح الله للناس من رحمته فلامسک لهم الغلول
داخل شهر شد در حالت غلت از این آن
بسیج پسیه رانند بید فی سیلیا بر اثر ششند ما بفتح الله للناس من رحمته فلامسک لهم الغلول
بشارت و لوله و افغان از دل افغان بر خاست و از آن دایی کرنا نفیس از جان

در پیان شنیز فتنه هارتبایید کرد کار

قلعه کیان پیچخ اثیر پوست تقاره شادیانه بیتخار او انقرنی الناقور تقار در قلوب
جی د دینه از سر کا است
 معاندان و افکندند و کرنای فتح از خود لنو از آیت یوم شفخ فی الصور دایوال احوال
دز بک اید در صدر غذا
 روز معاو معاویان اراست کرد پس جمعی از افراد حمال مستبد امن اسد دی لمعارج معلج
از خانی صاحب حاره حا
 مرتبه بلند مرتبه را بد ون آندریش و خذ بر سطوح چدر و شرفات حیطان استوار کرد و
 پا پمودی و جلا دت و باآل بطری طبل حصار عروج و ضبط دروازه و بر قوچ کرد و
 غرایان چشت بسیاری از مخالفان سور را که لافت ہو فی شئی الای طیر غرایه میزند طعمه
او در چربت که نمی پردازد
 سور ساختند و نامی قلچه قلعه قلچه نیما و علاقه کسیب گشت و اللدار کسیم کا کسب و آین
خان عاب کرده ای از پنک کرد
 خان از مشاهده اینحال باعیال و نسوان نشوان خارجیت و خراب با وہ بخودی اسر
 مال و خواسته برخواسته بارگ فیتوک احتفا کنید چون تیغ مبارزان برق و تارگ کردن
آنست
 تارگ کردن اجرای حکم فنها یفرق کل امر حکیم میکرد تارگ کرد نکشی کشته باقیه هیبت
اذانی چه ایزد بر امری مکت دار آنگ کرد
 تشفت بشتفت رقبت و تقرطه قبرطه اطاعت جست و روز دیگر با امداده عمدہ حضأ
 حصار بدر بار فلک مدار آمده تبراس تناسی آواز اقتباس قراند مشعل این دولت
 عالم افزود فروزان شد و تباذ کی بارگ اقبال طوایف غلیبی خلیج یافت جمعی
 از ایشان و سلک ملتخمان رکاب فلک سامعده و واز سایه کرنا کن و قزویت
 مدد و کشته بپویید قشن تبع پهایی فلاخوف علیهم ولا بهم سخرون مستظره و از عطایی انجام
پر میعت کند بر اینهاست خان را از آنها آنقدر بشود
 لموفهم نصیبهم غیر منقوص بره و درشدند و نکره اقبال ایم شهر مکان کوچا نیده زینشابور سکنی
های های رساند اسیب نهاد آمده کنند

آنکه نزدیکی به این
دستورات
دستورات
دستورات
دستورات
دستورات
دستورات
دستورات
دستورات
دستورات

در فتح و اصرت و تثیت فند هار

و لکم فی الارض متعقر مقر کرد و منطوق ولقد مکن کم فی الارض ف جعلنا لکم فیها معايش دریا
و شکایت در زمین جای قرار داشت آنکه دادیم صیغه دزدیده بزم کننا و تثیت
ایشان بظهور پیش و حسون ایما خدایهم من ملائیش نساع لهم فی اخیرات مل لایشعرو
حیی خان باشی ایامه بگذران و توطن در ما زندگان حصص ف سر ایجه بختش مجد و احصنه کشت
چون آنطرفه نبا در آبادی در عمارت عمارت نامه به بیان بود نبا در آبادی سوم و تکمیل و
توکن عمارت ابدالی خصوصی فی قلعه قدیم فند هار و هندهم و هندهم کردید و از پیشتر
بریشتر برشترین فتح دلا و نیز رک جان اعدا را کشود و از سابق افزون نزدیک نمود
بحت پرورکه دوستانزار وح بر قابله امید مید مید

در بیان فتح بلخ و تدمیر سرکشان
عجیب و ماهی من افلاطیین بعید

۱۶۲

چون درینی که رایات از ده پیکر بقصد لقشته پیر و تغیر و تغیر افغانه قند هار تهرا کانها
جان هرث می یافتد شاهزاده رضا خانی میرزا به تغیر بلخ و طها سب خان و کلی جذایره
مرکت مغتهد علیه دولت علیه بود در مکتب شاهزاده بسیاری و نظم محات لشکر ما موکر کرد
پر حند طبع شاهزاده از طها سب خان فربود لکن جرائمیا امر والد بزر کوار چاره و د
رفع محل پیش و چه چاره نداشت ان بعیر غیض الحشاشا لکنه فی اندما حاشا و شاهزاده
بو جب و مان فض اتصال شدربا سباب لضمای الات فضائل نموده با فتنه الاسلام
بجانب قبة الاسلام متوجه شد و ای ملخ نیز تخریم حرم و آهانگ سازم نموده در شش زنجی

در پیان شنخیز شیرخ و شرجان

شهر مسافع مسافت و مولفع موقعت برآست بخوبی هم جم جم خبر جم صوت هنایاد
کرده که در کشیدن کار بگذار که عذر کردند موافقاً کار نداشتند
 قرار او را کشیدند و اندام و والی یا مواليان با ویهای همچوی انتقام و انحراف کشیدوا
که شدیده بآن شد
 اغتشالی آن ناکسان ناکش شد سودای جیان فاسد که بدیناغ والی مستولی کشیده بودند
 آن سیف و سنان بیان بیان لاله پذیرفت و چون والی غره ماه دولت خود را کشید
 سلح و عیش شیرین ادر کام کامرانی پیشو اکنیزی مانع عایش و ترش و فی و هر عابش بعایش
 تبع و بیده دن بخ ترک بلخ کرد و چنیلیع خدلاحت بسیار ضراعت سرمه و دیگر اطاعت برمیان
 جان مشتمر ساخت و مستو عیب اشغال میرزا میرزا کردید بعد از آنکه این مرده و نکش
 معروض عدبیه علیا شد حکم حمایون با حضارت والی صد و ریاقه سومی الیه با طبقات اشرف
 طائیف سده سده مرطاف و مورد اعطاف والطاف کشته و دوق اما الشان و قده
 احتمان فضارت و از جو وجو و خضرارت اند وخت اند المعدن زده بخینظر و جمیع
دست بخت
 حمالک آن ضلیع ناعتمدی قندز و لقلان و بد خشان بحمدستی پیغ و رخشان و بقصه
 سیف زرافشان والارض جمیعاً قبضیه سخن کردید بعد از آنکه بلخ بمشیت الهی تنشیت بیا
دست بخت
 شاهزاده پیشخیز خوارانخان طفر عنوان بخیانید ابو خضر خان ای آنجا اداره شاهزاده
 آزاده مضرط و مضرط کشته با قلب بمحظه و مضرط از ایلبارس خان والی خوارزم سهند
 کردان این خیاری سلاحها خان مدبور نیز از راه بخطاب از همار بطالت منوده و جی
بر شیکر خیاره ای سلاح ای سلاح کن اور
 عظیم از اوزنکیه تک حیثیتک خشم را وان اطماییں بعضیم او لیپ بعضی بعض نیغم معاو
دست بخت
از دهن ای دست بخت

دربیان تصحیر ملخ و نهضت صافلی میر اسپهت بخارا

او من مکان عجید با قبح در کت حرکت داده شاهزاده مطمئن ان الشیاطین لیو جون الى
درستیک استیا طین دن یکند
 اولیا شم لمجا دلو کم واقفت کشته و بقصد محاربہ هردو خان که در حب اتش عدد و سور
سر پیش سر اوز بردان کند باشد
 شوکتش حکم دخان و شسته از آب آمویچون باد که دشنه در سا هر خاک اذکر دو غبار
 موکب فلک قیون که ای ریوم تاقی السعاد بد خان میین بیش خشتای بیار خان بخشن تحقیق جنر
روزی که آنها را خان
 نهضت شاهزاده بدوان تداعی و تماش عمان شاک از دست داده با وقوف و قیاده الغوا
 حرکت و قوی بدینا و وقوف بود خلاص اولی دید علام غرم منکوس فرایت حوصلت امر کوش سا
 و مکروه رسیم ابا خیل و حل بلا خیل فتحیل فروکر فده سمت نشست عمان تاب شد فلک
 ترا رات القیان نکص علی غفریه قال این بری منکم و زمانه بوصفت شاهزاده عالی برخواند شعر
نمایانه شدند هر دو کرد و بگرد
 ان تمکن لا قیمت ابطا اما کنت با قیالک كاللاق و شمس للمنیع ما بعد ما عن شمشیر خو
 کر زمزدای رسیده پیروان اینا سرمه با قیال قتل داشت کند و اختاب شیخ یکند او را سیاکه ترازد بان بیعت که بیوه
 و احرار ابوالعنیض خان و قلعه قرشی تھمن جست و شاهزاده قلعه شلا دک را که در حوالی قر
و سوزابد
 واقع است سخروا اهلی رامد هر و هبتر ساخته عازم فرشی بود که منطبق بران حکم های این عزمه
 وصول پذیرفت که شاهزاده بلاد خطر سهم حسرم غمیت جانب تو زان اموقوف و عن
 نهضت منا هفت از عالم طغیت خوار امعطی و ساز و شاهزاده حسب المقرآن بالجیه بحاجیل
 حرکت حرکت دادن بل که ای اسقیم خداوند بل اساخته بالفارز خنایم و اسلام ای اسلام
بل همان وقت خواست
 که احتیاط ای احتیاط و سلاطی ای اسقیم خداوند بل اساخته بالفارز خنایم و اسلام ای اسلام
فتنه
 دربیان تصحیر ملخ و شستان تقدیر خالق طلمت و
 نور حل شانه و ان ذلک لعن عنه ملامه

۱۴۴

دریمان تنجیر شهر بلخ و شرح آن

بینندگانی هست و پس و غرایض و هواشیش اور ملک شکسته دلان نایاب و میانی که بحیره را بخوبی
شجرش عرع و جهرش مر صوده و قوارش طیله فلک بر طیور تنظیره الا و ان متنعایره
الطباع عن در ملند پر فانی با ظایران اولی اجتیه عثمنی و ملاد است در بارع ده و نه و افرا و قفتانه
الاشخاص قمیون عده الا و اعش در حسن خلقت منظر و من انسان في الدواب في الانعام تحماع الماء
شیع و طلائع فلک شانش حیرت سخنی قلوب اهل خبرت و نبی و ملال و ملائع کیوان سایش
نمودار و من الجبال جدا و بیض و حم خماعات اوانها کشوییت پر حاصل و منافع و تهدان در ان
دراز زیرها زین عج و سبز و سرخ و سخت و در رک مرخوب طبیاع هر چهل منیت از غنچه کل زر خیر و هبتوه شکوفه و ارش از بوته زرد کری سیم زریز
لاله های عجا سیدش سکه شاهی در زیرین هست و اوراق درختانش اعلم قطایش در
اسکن هر چهلین زمیندار عالی شنا میست و هر شاخی صاحب برگ و بار و سامانی بیان رفع بیان
در تمام حبنت اربع بل جنات خنان نیایافت و فضایی شنیش از زریا چین حمر و صفر و میانی زینیا
زر باب خصوصا دارالملک کامل که بپوشش کیفیت و حیث هست آتش باش اهل کوش را اطلاء
خاست و خارش را اطرافت کل چه کوه و چه دشت از پیاوه لاله زرم مکلون ایمی هست و چه
باغ و چه رئاع از ذکر و شقاوی خلد بین اچشم و چراغ از وفور ریا چین کونا کون شنک مکار خانه
چین هست نخط اگر دم بیشت و می زین امرع و ادیه و اجنی جاته حبذا شهری که از نیمی از نفع
روح بخشش بچین وزد و هر چه کل میرم سینه کسری کرد دوا کرده می زکارش بانجین سد بونه شنیمه
قالی رایجه کل برشیم که دچون سبزه زبر جدفا مش عکس بجوییا را فکن سکریزه بلورین نهاده

و نقریت بند و سان و شهر کابل

برآید و چون ذکر حلاوت آئیش و روستا نیان بر زبان طفل غنچه کند و اوراق بنای کتاب
 کلستان شکری نماید از سور عشق کلامای تشنیش میل با سمند بهم پیش و از رطوبت هوا جای نپرس
 مرغ تصویر سبز رنگه تر هوا و هام البلاد جنه کانه ام لفجات الجنه دو شنیزه غنچه بالع
از عالم رفته ببرست کرد آن ها از بازدیدهای بسیار
 تابدار غفشه در خوله سازی شاه شوخ چشمگش ملینخ زیبایی محل در نظر بازی اکران نکمت
 سلساش و شنیان سخن و داشتمله شمع محل شب بو تو ان حبید و اکران آب و زنگ های
 در آشنازه بهار پیان شود از در و پوار خطاب پیار کوئی برو او سلاماتوان شنیدن تازه کاهی
آن شنیدن رسید و این
 که شنیدم پیش غلط سک کو هر خوشاب برآید و شعاع بصیری که بر ساحت الاله زارش فتد ک
 یا قوت ازان تزا و دار خرمی سبزه زارش دیده تماشانی را از هر طرف شهر سبز در مداطقه
 زنگینی کلامای علکو ش مردم با صرمه از پیش هفت پرده کان بخشان و پیش ابھر خلیل از
 کرم و ان دادی شوق محل تشنیش و خضران با دیده پیان هوای سبزه زار لفشنیش سرو آزاد
 بنده نهال کلار ش شمشاد سبز کرد هفین جویار ش از شیرین کاری طرح باغاتش فردا داد
 خجالت نباخن نوک تنبیه سرخوش سنجار دواز جلوه لیلا و شان لالهای حمره ایش بید
 محجون خود را مجنون بادیشیم می شمار و شاد ای شمشادش را شمشاد سدر و مطبوعه
 طوبی که گفتہ وصفهای صنوبریش و صفحهای ملبد از صاحب دلان جهان شنیده از نشا زیری
 خاکش هر چک سبز را چون هزار شیده ای سرست چهارش از هر ورق شجره بزر کو ارجی ایها
 نائب و فرعهای السمار در دست باغاتش از کل اپریشیم کار کاه و پیا طسر ازی
از ده حکم دیا بر جاست و ماجهای آن در آن

در بیان تشخیص مرند و شان

وچپش از لاله بای تابنا کل اجنبی آتش بازی هجوم لطافت نیقش تا سر دیوارها و خار پایی
را هر دان دشتیش کل سرمهید کلزارها از سرشاری آبشارش کوه را جوش طاووت تا کروان
مبح صحای خاکش شکست خار غرق آب کوه بربره و بجهوی طرف جوش خضری که با درای خضری
بر سب آب جیوان نشسته و هر شاخ در خوش شوی که بجهات شیرین و نق شاخ نبات ای
شکسته از سبزی سر و سی بجاس فاخته در بر قمری با ای طولی بمنک می از جندی در خان غمنه
سریان مینا و شبانک شبانک پسپه مینار نک چه آنک قیان سروش با سر و شکاوی هم ای
دو طاوسان کلزارش با هم زیرین قتاب هم پواز قراصه زد و همکانی چیخ چهارم غمی شعه
خود پیش عیار زر آگور دیاغش با غشن فدیقه زیرین نزکه خضرایغی آسمان ایهان
ماگش تاکش پیش اش از شور عشق بادام قرطافستقی چاک ساخته و با دام خود را بد ام زلف مجده
اعنایت ای خسته عکاب سرگشان خضاب بسته پایسته در فندق شکسته افغان کلین
با رشتہ که برباری تفیون در کلدسته سبیل آلو بالو با شاه آلو بنا غاث فن بسته نیک
لطفی فی ما لولا الاما طیق و نکسته هرای ولب خدا اپسته از شقا لوکان لبغوم
الزیره زهر بخونه و لم ارنیلی شبه الزیره با الزیره در بوسه سبائی لطافت زر والور و نقش
پازار نوری ماه جهات است و در پیش صفا و شادابیش تخرشنس خوشید جرمی بی ای
بدار مشتمش الا شجره نیس کاش میوح فی خضر لغصون المواریل قتاب بجهار راجیں عیشیت د
نمایان شد زر والدی و خان میاد کو شد هریم هریم حایی و سه هریم
قدر عیست من عسجد بحال اجل اتفاق نظر اح کاسه عحقیقی پراز با وله لب شیرین چشمی یاقوتی
مردن شده اند اند هلا مطلعه و سهی

در بیان تخفیف هندوستان

لبر زیحای انجیلین شیخ اشجان شناوره اش در همہ ری سده و طوبی شیخ در جنپ خوی
غنبیب هر سیی و صفت بیس بعجنب خوبان شیخ کانه تعالیٰ لما بدایر خلیل فی اثواب الحمر
شهمد بکار الور مس تروع فی اکرم حن مد الخمر کانه اصیں سخنی پیش تشقی اللذون خمر از شبیث نام
نه است آب کل اماست که بشدیده جداگانه از عذاب کرد و دخالت کردیده مشهود و بودی بیکند و بخوبی خوبی و بخوبی
نام امرو دش شبیثه امرو دی کلامی و خند که برای فام بی از مشا بهت جامن بسید اصفر ای بی

الجلد فضی احشنا فلکی الجرم سکلی لشتم گلایت من و یکم اصفر او شدی لا تری فیها حلیم حضایلی که در
بریت است و لغزوی ای آمان حرم اکت علیکم غل که بیا بیزیت کرد و بیستانی کرد بنی ودان شیرانی
اصفی من الدمعه کویا از پرده عین پیشیم خود علیم پایلو ده کشته و دسته قضا حلوات
مان نه از ایک

از ای بالذات جان سر شسته عشق و دشی اکر آیا سان رفت که بعقو و نهال زرش نهی تو اندید
و آویز بایی کردن بند خوبان اکر خود را از کل کوشیده که شبیثه خوشه تا کشن خیوان کرد

ورازقی مخلطف الخطور کانه محاذن السبوری قد حضرت مسکانی الشطور و فی الاعمال
اکر خوبت برایند عقلاست کردا خدا برداشت و مس خود کرد نک و پسها
وروجور لم حق منه و بیح الحمر الا اضیاد فی طریف النور و نار آن و پاردا هزیت کلی بیز
چاری شده با ای خاده و است لزان از دلکل بشش الدو شنی و در بیهوده بیهوده

جمع بلدان حاصل هست و هر دان اش در آب و زنک بایاقوت رمانی زنک مثالی فی کل

شخنار و است شیخ المخ و العقار و رمان رتیق القشیر بیکی ثدی الغید فی اثواب الک و ادا
در ختنی اکشیت ترین کرد و شد رخ و فخار و ادار ترین و بست بیانه و بسته بیانی نازک در بیانی زنست چنی
وقتی شیخ طلعت علینا فضوص من عجیق او بجاد چون ولایت تغیین و کامل از دهاری بر

پرست ایان بازکرد و خلیل شور برآ کند بایی اکشیزی و زعین دیدی و

زمان از اهمات ممالک خراسان شمرده هیشید در اداییل ور و و تقدیم هار هرمه با مسره بیی
پرست

سفره کرام پرده پرای تقریر بسیار و داد صحوب سفیر بیانه التقریر بجانب حضرت
دیسان خوانند کاران بر باد بکران

محمد شاه پا و شاه هند وستان احمد ادار و در زیل نامه نامی بخنا و بی تصریح اطمها ای حجت ا

۱۷۰

دریان شنیز هرند وستان

مند و قواضی مفتره و صوابی مجتبه و هو ضب مفتره و سلامه مجتبه و سابقات
مشیر ای برند شنیده ای پنهان نمکند تبران لست و بعده شد و سپاهی نه داد ره سپاهی پیش
محفله و موئیات مجله فرون از قیاس فرود اوست تعداد واد و سرعان الامه ریعا مکتوی
داناد دست پا خوبی تجلیل کنند.
بلطفه واد و سخون فمطرز بطران این مضمون پادشاه والا جاه شاهزاده کافیت کیار سال
و بیان سخن نشاند
کیار سال رسالت مرسله نیز کلوی و فاقی کشته تمثیل شاهزاده عرا و از نقاب از تفاب چهره کشید
وجوابی از جایب نجایب بچشم بخشان شد فاتحه توهمند سخنی اشوم کفری کنید الیک آمد
کرده ای این اسراره باکد فراموش کردی ذکر و اذی شنیده بی و عیش
وصال اعلمه بی وعدن فی اجواب الایت الجواب یکون بجز افیشی ما احاطه من اجوابی حون
صلی علی کرد رس بجهت در جواب هر چهار ناید حاب بجز از شد و از سره خدای آنچه
بنجع پیش والارا بکل ف لای نقاق آمیخته و حبود و هم و مشکیک از کشور خاطر را آمیخته آند
قطع وفضل کار آن پیر خسیده پشت که صاحب کرشتن سر عان بیان بخی کری آن فلهما را و
و پیر صاحب مر که هال آسالکی فتح شهر را در قلعه ای ختیار او با دصفون کج نهادی در رو
خدمت چند ریاستی دم نزند و با کمال خوشواری نهیکام ملاقات خود و جز بنازش معاملت
لکن بعنی تسع تیر و سیف خوزیری روحالا و سرت مهجان پیزیر بوده و دموکب قیامت پیش
لکن طنز باشد که شنیده و رویه کار یکرویی سکینه السیدین اصدق ایناد من الکتب فی حمدہ و الحمد
و شش و باند عکردن سعدی غیره ای دستبه بی دقا در شن آنها جلد بند شک دخیره است و عم ام
شهب الامارح الامعهین انجینهین لای فی سبق الشسب فی زبان حال برحال محمد شاه بیسرو و
ستادی برند و هند و است درین دو شکریه در جنت است و دکن بسیار و آن
کیجنت فهمه ای ای القویم طبل لیست لیویت اذایهم فعل لا ایهی بسیجی و الانی حل و کشت
در کن کرد و این جوانا از فیلم دلیل شجاع غیره و پیرانه و جون جست کند که از این برند کنگره بسیاری
لکن طرق فی محرب فشل و درسته احمدی و چنین مانه بعد الالفت در غرة ماه صفر بعمر ستر سفر

دربیان شنخیزیند وستان و پسکونگی آن

شرق غرب شمال سهیں بر ق شمال اکہ پر نیمی خوب طعن ہو عندي بالشمال میز د تقریباً طوفیم
 و از راه فلات هشت دهار بجانب ہند وستان کے صفت اذار ایت شریا بیت لغت ما و کا
 کبیر داشت اعلاء رایت ظفر کمیت اضرت فرج اکم کرد و از قیروان چهان پیغمبران مولی و شا
 علی قدر اهل الغرم تا ق الفرام و تا ق علی قدر الکلام المکارم و تعظیم فی عین الصنعی حضور
 بر سردار ایل جنک بی ایشکا جوان دی آیه ب مقدار بزرگان ایا پیشانی و میزگز ایشک خان آن
 و تضییغ فی عین الغیظه لاعطا کم و لطلب عند الناس لعنه شه و ذکر میلانه دندی ایل اصره
 دخودی کا پیش حیثیم بزرگ ایل زرگان ایشک دزد و دست دین که طلب بجا را ایشک دیگر
 و شیخ غریبین غریبین فتوحات کشته ایانی ای خاب طوق اططق و بطبوع تطوع تعلق ش جستند و قلعه و
 حلق کرد و شود بخت فران برداری
 شه بحیطه ضبط و آمدیکن ایل کابل کابل یاده لا تجد مهیا راحله سلامت از خود نفع و کیمای
 و بصل اکسی من اصل کلشی کشته بغا و طنوا اینهم ما فاعتهم حصو فهم رکانت جدار و زرانت حصان
 کلاه خود بایس دار تراز باز و کان برد شکان آنها احمد ایان رکانت آنها
 و حصانت بیوار است ظهار حیثیت بحیانت شهر داختند و طریق مناگرت پیش کرفت سک
 مطاوعت مدد و وسائل مخالفت مشدو و ساختند بکیم بیا یون فوجی ای اکدا و اکلا ذخیر
 که با صدحت صقیل خخره صلبیت شقیل ادویم و قال زایل و محارب کابلی رانال زیون و بندہ
 چیمن مشیر دند و در کمک کمیں و مکان کمیں کمیں کشته بمحکما ہان که ترک جوش پوش پسمر بای
 و فوج سپاہ ظلام ای سر جنگ سر خنک
 معوكه آرای مشار نزلیع و قلوع شدند قلعه کیان نیز بجیوں انہم علی شی پیشہ زدم کشته بندہ
 جلاوت را کب و با تھر و با تھر اراغب کشند دلیران کرد کار کرد کار رایا و کرد
 از کمیں کاہ بکا و رانی گھنہ کرد کردا نگردان کرد آن ناجیہ آہنگ پیچ خرگردان کرد آن

ع. دلیران طایفہ مشور

«نکو و کل» و «دان» و «علو» و «علوکل» و «دان»

- - -

کروه بیهودت و میتوان پریدون الافار را از مقام فرار از قضااض و نشیر شکاران بگم که اغذیه
اما دندان استخنده بین زنگ
 عرب با پرگزاری صید و صاید جلاوت می‌ساختند با وجود جبهه اسریان عقاب کا شرایع
 و میانع از موضع از زنگ نوع از قضااض مانعیت کا سر جمعیت ایشان شدند و جمعی را که فرار کردند
بالای این قلعه
 شهامت ساخته از حکوم افواج کابلی باشی که می‌شدند و قبیله چون صید متشتم شدند و می‌شدند
 برگشته و ماست دیگر مفتر فرار آغاز کرد و با خون و تکالیل قیرین می‌فتشند کجا بل
 برگشته و زد و یک مرد خدیو پیرام قدر را جاطه شهر اصدار یافت و پیران می‌قلعه کیانی
 منظر و احاطه بخطیه ساخته از سجان فوسی کان به تیرباران ای سیکان شهر کابل با
 باران کردند پس توپهای قلعه ایکنیه فواره شهوب بر فراز کوه عقایلین که باشیم فرماد مواسات
 میزد و می‌ووی عقاب نی عقاب نی بخمر فی سجان فی هامه لمه الغامه عمامه و اسلمه اذ خنیسها اشقق کان
اد: عقایت در نکنی مدندره است و سرت که اذ ابر خادر است
 لمه قلامه کاش و کر العقا و متزل الغوا کشیده بروز صیایی آشین جمیره خمیره جم دنیا
بلان دنیا ای ایست که بنا آشیده دعنه د متزل غار
 پس هزار قطرات شراره اش پیرز بودی بیوت قلعه اماند خرابی ایان مست و خراب از پا
 افکنند و تخلیل گزی که مهره مندق اندزادان قی توپهای از مهره کلوله در کار پایداری حسما
 میکرد که دلخواه از وجود پیچخ در آورده و بناهای آن را مستانه بروی پیغمطان ساختند
 و محاصره بمحاضه و محاصره ایجا می‌قلعه کیان چون خود را در ورطه معا طب و صب
ما فرشند و دست کوش پیرز
 بلای و نقدهون من گل جاش و جورا و لم فدا و اصلب می‌شدند ایستی خوش
در زیر پر زنگ
 خاک و عاقبت جاسب عایقیت را طالب کشت خانم احتیا و الیاک کابل را

در کلی این بند کان هبند و لست سپردند و با قابل پسیووف و متفاکلید قصبات آنچه قصبات
و صفتیات آن ضمیع فتوح یافت و از اینجا پر کشته بهار من اعمال جلال اماده از نزول موب
جلال شک بمار و ببر و بخش ساعات لیل و نهار کشته بجهت فران بیایون شکه زد
رضاقلی میرزا نیز اینچه وارد آن نزل بجنت نون و قیمین تقدیل میشون و تشرف
پیشوافت میشون سباط سعادت مقر و نجاسته در خره شعبان و رساعتی دوازش اشاره و باقی فتنه
متبراز مشایخ میم ایکمال بنبای است ایران ببره مند و باش ایکمال نصر اند میرزا بعطای حقیقت که
نگار سرمه بگشته خاقان دلاکمر آن و در سرور را چنانکه معهود و لیعده ایان هست بدست
ایمین افسوس بحیایت ایکسرز ده رضاقلی میرزا و ایان ایران و نصر اند میرزا طرق کاب خضرک است و
غم صوبه پرشا و نمودند ناصرخان صوبه دار کابل در حدود پرشا و را شعب و شب
شب شب شعب شب و لعنت شب کرده در جهرو و از کمال و حشت و وحشت آمده
که چهار مصالح را در پر کند و با چهار نیزه میرزا نزدیک
مجاهدت و چون کوتستان چنین برگزیده با پیغام چنین میشون میزد مسکن افغان خیری
میمیات می بود خدیلو بیهال بار شاد خمیر خیری کاراییغا میشون رام عده و چنین میزد میزد از اذان آن
منحرف و بجانب کوه شهور رسیده چو په که از کوهه اش چرخ برین کوه پشت بود منصرف کشته
بکردیه از روی چهار خیار و اختیار را اجتیا ز اختیار و یک شبانه روز را لیغار و ملاقات عتمقام قائم هوطا
معابینق تیز فقار نموده بصورت برصعد و آن کوه صعود و با آن بجز خوشوار محیط آسا احاطه
چهار و چهار دکه و ناصرخان امارات فماله من قوته ولا ناصر در ناصیه حال منصوص دیده برین
بنیت ایجاد نوت دفترت بنیان

نهر پر لانی رزم دلیران ناری باصرخان کابلی و کرقاری

صرمشاب زین کردہ بارکریز بست و برپت تکاو برشست لاوران چیز است باز صح
خیرو سرد آن خجیت ناصرخان با چهل ترازه و سای جبل سکال فوجی رجتو در پشاور در نواصر و ای
کرقار سکال شعال ساختند تپیله زیم خان با نیم خان فیل لو اخذنا صرکویان خود را بسطاط قفان
ایشان جیال گشیده ساخته با فتحی پرشا و مقر قسطما و بیالت فخر طاط جمال است که دید عیاذ
چند روز نایوشان فی نایوشان خیزی کلریه داغستان بو ساد تو سالم و فتحی ابراهیم خان طبیعه
عنخاد و عضی عنده خالی خدیو والا کبر و در سامع همکنان حاکی از صنون لقدر جا نهم من الان با
ما فیه خود چرکشند انشو طدر شده نشاط شد و اسد اف جسب ملاں در کاکل و سحافت کل کل ملاں و
حمد و ملک کل کل نوده مشرب سرتیه بلایی ایشان ایشان آسخت و خورشید پشاور مانی
بعین خفا جمال پوشید و ای نیعم لا یکدرو الیه تفصیل ایشان جمال آنکه در آیامی که خان غفوری ابراهیم
آفریبایجان شه تعال داشت کلریه جار که ولایت شیروان را مصادق و اسجا لجنیت اصبا
با چسب بودند اشاره دعستان را پنهب و لغما و سفك و ماد و سبی اما اصرار و باصراء
تکام با ضار رفوس اخوا و اخراج میکردند و اذ زین لوح الشیطان اعجالیم و قال لا غال
منزه سینه نهادی بخود خود ران داشت ناد مردان این شجاعه بدران از داشت نیست فانی
لکم الیوم ومن الماس ف ای جار لکم خان مذکور بالشکریار غرم میبار کرد که مایب اتش باز نیزه
مردا آمر زان ابرد و از من معاشر مرشدان
سماح و غمام مییوف با تره اطفوار نایر و فتن ثایر و ناید در معوکه قیال و نعر که بحداں در دست
لکریه از پا در آمد و راه بقایا بحکم سر فوشت با سر فوشت خدیوی جمال پر خنکه عارض شوید
مرا در آچون دل ناخورست اعدا معصوم یافته با دلآلی در باب عود و ذهاب با ویهی

۱۶۴

ملاں

شیخ ملکه شیخ شیخ شیخ

دریان و تخریب هند وستان

طريق نزد کشته شده یکین چون تخریب و اخلاق افه قصدا مای غرم و قصدا مای هشت بو دایر قضاها
با عت قص آرای ملوکانه کشته خوبیت نهضت رایت و انتقال اشکر ریا ب واعتناب
غالب و قاید توفیق زمام قوچ را در سیر حالت بجانب مقصد چالب آمد و پیغمون لکل نیا
مستقر و اشارت انجام اعلمه اعذر فی لا یکلیمها لو قهها الامه و تبریز و تدبیر آن کروه موقو
متذرت بدستیک طی او زاده اشغال است و ظاهرا کشته شده امیری و قناده
با نجات کار هند کردید من مقصد البحر تقل السواقيا و بحکم واصمه و ماصر ک الامه و لائجه
علیهم ولا تک فی ضيق مما يکرون بدون و دنيست در غرم و دنيست اشقر هشت را به لکام
به لکام و کیاش در دل لکم در دل کیش کیش
اسند و حیاز میک لذکم الامر بحکم منوده عجاله الوقت چند تن از شجا و حبیت محمد محمد
سنت و علیک شکم ای اسپ خو با رایانین کار را
را به پیه داری سمت از ربابایجان و گرجستان مامور ساخته که در آن حوالی با اشعه عجا
با محابا نظلام غواصی و غواصی پردازند با مشتیه چون ششم شیر فان وح اعدا افایس فران
تفکت سازند تا خور شیده موکب فیروزاناق هند وستان طالع و کوکب کوکب
کیمی فرز مجده از جانب شرق الامع شود ارسل عليهم امده العارضه عرضها عرضها
کعارض شجلج و بحر عجلج و یکم موج و بالصومل التوحل ذی موج و فی ضخمه النهار و لیل
من ای ایزدبار زده و بحر رود و در راید و ج رایم دشیزه و پیکانها
موج و فی عجیب الکلیل بحیم و سبلج پیس با افعاج کلا شور زور و لغشم تخریب و االمک لامه زده
نایک ده راهی شب ستاره دچار خانه میک که بحر گیب بحر خارجیق و دیم خوش خواستیق بود و آب از قرطاط برآذین می
خانه مای پیکاب که بحر گیب بحر خارجیق و دیم خوش خواستیق بود و آب از قرطاط برآذین می
از قرطاط افان تجاوز کردی به باد بانی قوایم باد پایان کسفن میزت من السوافن که شفت
که شفت از کوشش
عرصه لامهور ارشتعشه ما هچه لوا می مصو که نور سخشن سا همه سا همه سا همه و فروع افرای قرون

دستگیرت سببت ہندوستان

دو ہور بود شاک مترل ہو کر شدت ذکر یا خان صوبہ ار انگلک از ایساں از نزال واقع است
و افاست رسم اطاعت تقاضہ بخوبیه بلطفادی فدویانہ بعدہ پیغمباش شافت وہ
چنان تاب شفاقت خسروانہ بر ساخت حال شتاافت از تقبیل آستان نیل مرام فاکشته
با زایالت لاهور با و محل فی باخیل و نوک از عواطف شما امانه محول شد و فخر الدولہ خان
ناظم سابق کشمیر بینست که در لاهور لو قفت و اشتباہ با شور حکومت اصوب صوبہ خود
تشپیڑا فت بعد از ورود موكب مسعود بسرحد ہند چوہیں خبرت شار فوجا سو خلاف لدایا
معروض داشتند که حضرت محمد شاہ فرمان سامی عین ارضیون ان نامی مالا اسامی ایسا کی
صوبہ داران صاحب رای اقطاع و لواحی و ولات والایت رای افاق و خوا
نگفت اصدار وہ کی را از اقصی ممالک ہندوستان با جنودی احصار احصار احضار و
تہذیب سیف عندهم و تخلیق تنگ رزم و توکلیش جنبہ پر طیش وقتی میدیشیش فی باجیش کردہ
نظام الملک ہم از ملک و گن فوجی کہ در صید کاہ دشمن شکاری تیز پر تراز عقبیان و گن
واز دلیلی مدعی دلیل دلخیان تراز احتراں دلیل او گن بودند جمع آورده و دلیل
موسوم بکرمال موئی مینع و معقلی رفع افراحته سیصد هزار سوار مسالح از مثلاں مملکت
با مصالح مکاوحست ولو از ممکا لمحت و ممکا فتحت و آلات مکاشفت و ممکا شخت و سه
پهار عزاده و فوارع عاده و دو هزار فیل سوت معد و مستعد و امداده ساخته
خدیو والا جاہ چون حبہ رخصمت آن با دشنه عالیشان را بمقابلہ خود شد و خوش نوشتہ
حرک

۱۶۸

پنجه کیک بخت سعید و اطماد را لک مانند نماین
ای جوان بود که اینجستیش از آن میگفت
رجل سعی و قال ایها انسان قله جاود که بر بان عینی نگشی شاعی اسرع من لمبع که تقدیش در حوا
مردی بر باد تیر دلت و گفت ای مرد بان توجهت آمد بر شاهجه آن غایب
جوایب جوانی رفته بود بر کشته خبر رسانیدند که بر بان هلاک نیز از احتمام با احتشام
اخبارات تازه
اhtشام عددی بی عدت و تجھیز کرد و بی باعده کرد و بی پانی پت ده کرد و بی کنال
جهان آوری چاعنی
آمده چکم هایون ارسلان عسکر و آلاف لشکر و ستم که الا سو و المسو و فی حقه الوفاء و عزیم
قدس
میهمان القنا و القنا بیل جمیعی از ولیان سرافراز آفریز و با افراد جنگ فی ساز زم زم ساز و
در زم تیره است در سپاه تازی
در کمال شوق و غرام و شور و عquam بالسنه است مزاده ها تو ای بر بانکمان کنتیم صادقین نوایر و آن
کنمه بطیش و بطیش لطیش لطیش سریع آغاز گردند تایی تایی پانی پانی پت را جلوه کا و خیول گشتی تو
قوت سریع درست
ساخته بر بان هلاک ای بر بان قاطع شمشیر تیر از شببه هستی بر باند و بر بانت ضرب فرم
فرید آمود کو چراییت او را بیدریغ از و باز تاند پرون بر بان هلاک از اسقیمه ای هلاک
و غلبه خواس خواس اپیش ازو وقت با سقط الام حال و استفحال حشمت الدلیل
و شحری تک ساخته محال مقاومت محل می پنماشت تا وصول افواح قا چره بد و
چشت روی چشم
کفت و گفت از بیسم خوف و خوف جان باز جوف مروف در حوف اللیل فی لیل
شدی که نکیا بر بز و مس ایند بوزده بیا بش . بشی
یخوی مین الكلب و سرمه و الاسد و زسره و المار و حزمه و الطیر و صفره و الباب و
نمایل میشی میزدند و صادر شدند و نظر تیزی ای اد و آب و معدنی ای . و بر مده . داد اینکشیدن در دود و طاره و
صحره عقشارع کشته با پیکنیاں نیال مثال بکنیاں پیوسته بوجمی از متابعا نش در مصالک
صلقی زنی کروند آنها
ر فشار گرفت ارشد ندیس بوكب والار وز چهار دیهم ماہ و لتعده از پل رد خانه پیش

رسیدن لشکر نادر پانی پت و کرخیتیں بان لک

رسیدن جلیش نادری به پان پت

که نشسته از محاذات کریات سبست پان پت که پاپن گزناو شاه جهان باشد واقع است
با غم جرم مسخر کشت اکرچه پاسورین عدت مخالفان اشغالاً سفراً بغیر علم بعض سایند
اپاچون الذب من چند بخشش پودند خدیو نکو سیر کردا شسته بمحواشی بعیسی الخیر کالمعاینه
با چند نشان زیله تازان و هر که دهر که دهر که ببر کی آشوب جهان شوی پند بودند تا حوالی ارد و قی
محمد شاه رفتہ برای اعین بر اطلاع طلایع و طلاع اطلاع یافتہ و مکان نزول و مقام
اززال راسیدن کرد و عسکر و الابازک شسته و در و ز دیگر صحکاها که خسرو شرق نزد امیر
بعزم درفع افواج هندی طلام تیغ زرین نیام بر میان بسته بسیدان پسر خرامید
خدیو بها در که در یاری جلا دست را بی گهار بود خطا من گل شیطان مار داد فرق با
فروود خود خود را فوت آسا و از تن و تن شرمه انشره آساسا خته برسکا و رصبا سیر
صبلح الخیر موجه عنان ثریانشان هلال سرم جوز هردم جوز اتنک آسمان آهنگ از
حسامیه حمید تیرزه و از برآق جم فلک خیر ترواز پرن این العرقه جنده ترواز طلاق تقدار
پرنده تروچون احجار حام سخت و داشند غزال محظم تیزد و ویسان ثور عاصیان کرد
و بزک بیضای قفت آسمان نور که در زمان هان از بیکوم فغان کرد بردی و سر عان
خماره درار و بیانک شمردی و صحیح اسد طافی راستیم کردی و بر لائق عنی سابق آمدی
بر اعوج نجی هلال رسته وی رشاد منودی و از دراج بنی عامر تر پریدی بر شسته
الآنما محظی فی متن کفه کر قشای فی اینا بها سنم ناق کان مشا لتفع عتد اشداده و هنیه
بنانک تر وطنی در قدم دست و خوازده که دراد داده ای زیر کنده است که بزم است غبار در تندیه و دشیر تیز او

در خود نمایی بر باران المک و مصاصله دل و مهنا کچنگ شدند چسب جنبشی شد

کالبرق فی اللسل الامع چون بلین کزانی پانی پت مقصده بخشش و محیم حشم مختشم فی احوال بیان المک
 شکری بزن در شب هر روز خشیده است شکری بزن کارنده بیان بزرگ شکری بزن کارنده بیان بزرگ
 و مصاصا ماله دله قا لوا من اشد مناقوہ با جول کثیر الصوله باستیاق استیاق جلوه
 میدان طرد و جوله کشته دران فی اخ صفت صفت صفت خصیف صفوں صفات کرد
 محمد شاه نبیر میباشد تایشان با اصرار میندش هند وستان از قوی عمان خوش تنسیق بیان فی او
 کروه عرضی پهناور که طویش کعرض السماو والارض بود خوش خارج از جنیز و هم و فرض بفرض
 عرض در آورده و قول ابیلان مستقبل بپیلان مستقبل ستوار ساخت غافل ازین که در
 آنها داردند
 چسب بیفت مصری دلیلان کتاره هندی از خود نمایی کناره کسیده با ضرب دست بیلان
 شکل شکل و شلجان چون دست شکل سنتی پنیر ده در مضاوه مصادمت و مصادلت شفره
 با مشهور بازی قدرت بازی نیست و در طار و طار دست و مطابوت صعوره را پیش طفل و
 باز در بیت شکل شکل بازی بازی نه بحکم داوی کیان خدیو افواج نیوپر مرکب سیار مبارک بیان
 میمون بیمن که از شانه با صبا هم و شی نمودی و از نیال و بال و شانه بزرگ فک ایل سنتی
 سوار و از ساق و شaque و سوک و ساله با صطفاف صفوں و صنوون و استوار لفوت
 ناشت کردن معا اشت مردم ناشت کردن
 والوف پر واحنه مسخر آتش قیال و مسخر ایران کارندا کشیده و شانه راده نظر اسد میرزا با
 مبارزان از در فرش در زیر طبل در فرش مهر در فرش در افشار قرار دهیست مهیت قیان و
 میسره هست که بین نسبت بوجود دخانیین والا کوای هنرهاست مهیت قیان و
 افسکر تر تی و بوبه تقویا و عجا به عیادا و قربا و قرکمال میرا ملک مقدم مقام او محل قفت
 شکری پر تریمی دچکن آن جدیده را باز کرد دو ز دیگر د فرادر داد رای هر مردی در رای میش انداده عیسی و سرکاره زنده

پلاکا مونگر کارندا مطهار اکارندا مطهار اکارندا مکارندا مکارندا مکارندا

موقعاً ولکل کین مکاناً ولکل قرن فرناً ولکل زند مورها ولکل حد مهرا ولکل قضتیه حکما
 استاده کاره درایه پر شست سخاں درایه بر قریز زان درایه بر قریز زان درایه بر قریز کنکنه درایه
 ولکل خنیته سها ولکل کین می خیضنا ولکل یان بقیضا ولکل ضم اضمحله ولکل مغواه مغایله ولکل
 دیر کان سایری دریه بر قریز کنکنه دریه بر قریز کنکنه دریه بر قریز دایه ای دریه بر قریز راهی دیر
 لامه مرتمی ولکل می شتی ولکل اسهمی واجدی خیزضم واجدی خیزضم واجدی خیزضم واجدی خیزضم
 تر زند آزه راهی دیر دلخیزه
 پس افواج جانبین که هر کیم با اژدها از ده او خنکش بازدیده اچنک چنک بازدیده ای و
 برسی هنر نازیدی په کاوش و تناکه و تطاویح و تواطیح برداخته آغاز مناجدت و مناہت
 و پیاو مناگدت و مبالغت کردند دلیلان هنیک هنک پیکارانه وی تهوك و تهک
 هنک اسدال صفوون وی آوردند از اسم بدآسامی نازی نژادان هلال زین سکرو
 هلال سیان حاجب کردیده و عین اشیا ز علمت ناحته دیده فرویست میدان و بیس
 بر جلوه اسبان و سیع هنک شد و اخیز و اجل در جنک از صولت دلیلان تیر دسره هم
 از سبار زان فلک چرخ چرخ و کرد اس پچرخ و کرد برآمد و سرآدق مامون از سرآدق کرد و
 پر ترا مد کیر و دار هر وان کار در پو هم مهند پو هم و افکندند و در و آر طبل نزهه در دا
 ده زن از لذان داحت خوب خم هفت جوش در حرم خم نه طاق دیزه بجهی آنار یوم تر جفت الراجه
 پدیده اساخت صدای کور کاو کوس کوش خصم زم کوش اکر کرده و دهدمه و مامه و بوق
 به صداق فدم خم علیه هم بهم بدهم از ده زن و بوق و ددمه اعدا خبر داده و آواز طبول و کبه اصبعه
 و کبار طبول و آزاد فتح پیش نوانید و آزاد سوریا نواحی الامر افسه نا بصد و جانب زان عقیقت
 شیخ میرسانیدند تو پهای تپه نن کردون و طعن پن شیر غوره عربه و طیبین سیکرد و کمان

در مقابله و مقاومه ایران ایران باشکوه و شان

پیغمبر

ز بوری و ز بوره جافی شانی عسل ایسان خان ز بور و شان عسل مشکب میساخت شنیزرا
 ز بورک دشمنی سخت اند از شان مل عاد نزد کج در خرم است میلان دشخشم از هلال و مجره یاد می درد و خنجز دنب پیکر دلا و ران تجاسد
 از عقده راس کر و مکیشو دازیم تین بزند و هم در خشنه از هر چن ترسی پیروز کشیدی و آن برق
 حسام حسام سوکش بخوبی و کمکشان افتدی از شفعت خود و خشان اشعة آفتاب
 قیامت هیئت و از لمعه سیف آتشک ایلان خاکی مبارزان در عصمه اسلام و احراق
 احراق و احراق می یافتد و زین کارزار لاله زاران دم تین دمبدم از دم بر میکشد
 و بستان جانستان بستان شقوق شقاق از هر طرف در طرف العین ظاهر میکرد و در آن روز از تله
 برگشتوان برگشتوان نیاب نمازی و هائف فضای فوج محاصلان بجزای ملایی و محاصله
 جزایت لا عاصم الیوم من هر اندیشی عقاب تیرتیز پر از هوسوسی و لامپران بود و
 خنجز پلوشکاف بهادران دران معکره سینه و جکرا دران حضرت تبریز مبارزان افضلهم
 و قصعی که در مغفره بهادران و مفرق بکار میبرد کام جان عدد آب دندان را لذت پیش
 قند تبریز میساخت و تیرباران رژم آوران از کهای جروحی که نظرات نزاله سپکان
 تبریز نند و اینجا تبریز مداد است
 آبدار در ساحت کارزار شکفتة میکرد فوج هندیه که شل عنیت عجب الکفار بنا شکفت
 می امداخت کند اوران کید آور بهر جانب که جمله ورمی کشتند مانند عرض غضب غضب باکار
 و عرض غضب می افشارند و بهادران خیجوی بهر طرف که روی می آورند با
 شنیزرا خون سته
 سیف هند سرای هند و از اچون هند و ایله ابو جبل اکثر من الدبار در صحر غلطان
 شنیزرا

در بیان تحریر سهند و شان تبا میدیزد

میگردد از تو اتر بو آتر و نو اتر نو آیر فوار بر می افروختند و بر قوام بی قوام و اندام
آنام
 بی اندام و شمنان ماد آنزو دلبر قبای قبای قبای بردند و مید و حشتند از نیاز جنگ
آنچه از
 لیمات سزان بزیران پیوست و از خون شفق کون پیروزی با پنجا قتاب در چرخ پیش زان
چهارمین
 رخش همادمان تهمتن قن از ناک وزوین دلدل شند و مشهدیزدلا و ران خسروه
پنجمین
 از نخست و سان کلکون کردید کره زمین کوئی کوئی بود در خمچو کان قوا کم مرکب
ششمین
 و از آسمان بخاری بجا فتنه راحل و راکب دران بجهرا شوب موچ و ماراد سرس در آن
هفتمین
 یک سرکب سروکردن بزیر کردشت و از دم ناخ و تیرخون چون تیرخون نمک بر
هشتمین
 بیر طال ببی خنک بزیر خنک بخاری کشت عربی تریصوا و قصبه قما و شعوا
نهمین
 و قروا و قروا و قروا و فروا و نامبوا و تامبوا و نوشوا و ناشوا
دهمین
 و خود را بکشیدند و با دکار شند و تراکر کشند و نام کردند و نزد کردند و تاخت کردند و نداشند و بکر کشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند و بکشند
دهمین
 و ناشبوا و ناشبوا و تهاشوا و تهاشوا و مغعوا و تزادعوا و احلسو و
دهمین
 و تیرزند و تیرزند و تاب کاری کردند و بهم پر اجتنبند و در غار عظیم و ترسیدند و بجزیری بزند
دهمین
 تحالسوا و احسرلوا و احترلوا و اسهملوا و احترلوا و احسرلوا و اکلوا و لعنوا و
دهمین
 اذ انا پژیر بزند و جنگ کردند و جنگ بزیر بگردند و خشائغ شند و میزدند و شنند و کجنتند و جنگ کردند و بازی کردند
دهمین
 والعنوا و احصروا و اصحروا و احشروا و احشروا و امذبوا و امزردا
دهمین
 و ضیفتند و صدی بزند و بعوار قشند و بکلی کشیدند و خارت دیدند و ماندند و ظاهنشند
دهمین
 والقدوا والقدوا والقدوا والقدوا و شردوا و شردوا و طردوا و باحوا و ما
دهمین
 بیزیر بزستاده و خود رجتند و کشتن بزند و خارشند و تفرشند و بیشند و بکشند و بکشند
دهمین
 و حاصوا و صاحوا و شبوا و شابوا و خبوا و خابوا و جبوا و جابوا و ایسوا
دهمین
 دیگر بزند و فریاد زند و پیشند و بیان شند و فریاد زند و پیشند و بیان شند
دهمین
 والبلوا و احولوا ها علیه عقولوا فلم یسمع الا انیں کجیمه بخیل المذهب و سفیف
دهمین
 و دلبره شجاع شند و بکردند و ندارن پیشند و بزند و بزند و بزند و بزند و بزند
دهمین
 السهام لد شفت اللهم و حبیل شافت لغمود من غلیل انباء الحقو و قشع الصیا
دهمین
 تیره ابرای تسبیحه احمد ذات زاده صد زدن خزان علما که هر انداد کین حجاج حداد دند و مرکز
دهمین

دریان تشخیص پند و تان

بالطیاۃ و قعه شباہ علی اشباہ و ضجیة الحدید بالحدید و حکایت شدید من الشیر
 باشیرها دوام نشد و مسنه بدان دسانی آهن بجزیره اینزی و همکنون در آن
 و محججه رحایا حرب و محججه حجاپ لطعن فی الضرب و بدیر حمام الحمام و زجرة قروم الاقدام
 دسانی ایباب جنگ و همکنون دوام صاحبان نیزه زن و شیره و خیزش و بوجلد قلم کریما در آن آزاد و مدن
 و همکنی پنج لیاس فی نیزه کم رصد الملاس و دعوی عوته و ناب الحبل و عقیقۃ اجدل الالب
 بیرون و کوئی ناد خوف و سکنی آرد ماده است نیاز و عوکردن گرمانی جمال دسانی کردیدن چرخای بزرگ
 و دعوت الموت بالجمل و دعوی عده صالح لصلح و دعوی هشت سباع القراء و زرقۃ الا فاروج
 و طلب کردن مرک تسبیل داشته رفع شیره زن و شیره زن و دود و کردن دوزه کان کردن دوزه و بادی یعنی عینی
 المابیه و زرقۃ المحارف الشاقیه و رفوف المیثات الرائفة و چنین الطعنات الفتا
 دوزه در تیری بدلای جوانان کسرانی کشیده اند و در پی این شکافه شده های کشیده دسانی پنجه بتره زن و سرمه
 و غواۃ دشبان انسان و معمتہ لمیب لوعا و ولنضال و ببریه البیور الیاسله و خرخرة
 بکار کان پیکان دخیان دسانی سوزش دعا و دیر خاضن دیر ببریه لعن تبره ای دلیر دخرازه
 التبولیه و جرحة افراد الرجال و قشقة ادا و فاد الاجال و روحیة الخیول المجنول و
 نزدیکی بولت کشیده و دلایل از کردن بکان بکان آدمیان دسانی اندیزه دشیان زن
 شغفته الرمح لصفول و طقطنه افواج السلاط و طقطنه امواج الدمار و شخصیة الحبند
 بکان پنجه بتره زن سیقل زده و طقطنه زجای با دشائی زدن موچای خون و آهان زن و دن
 الطیاش و شخصیة دروغ لختناش و قشقة اداه الاجام الحمام و سکنه عظام الحمام و صلمله
 حکت کشیده دسانی زر جهان دیده
 صدم صمام صمام و صدم صمام الصدام و طحله لکعب و لکعب و نسته طیور لم طاحر
 شیره زن ایستاده کرد و کرد بکان سخت دیا ایستاده کرد و کرد دسانی پنجه بتره زن و زد و بزیدن بزیدن
 و شکسته جلوه ایل ایل ایل و قشقة اداه الطعن و الطراد و هیفیه بذام الداد و محججه بکان
 در دکنه شد پسته ایل جلاه دسانی دسانی دسانی دسانی دسانی دسانی دسانی دسانی دسانی
 فی میالی بکهاد و زرقۃ نار المیا و حبسیں لمبات لظی و قشقة افاعی العراض و
 در بکشیدن غذا در زرقۃ ایش کارزار دلایل زرم حارت بکان ایش حنم و حبسیں ایش های سینه
 عیطله فرسان العراض و کشیش افعوان المان و فتح الشجاع ایش جان و خطب ایوس
 عذکردن ساران ساران دسانی پست کشیدن بکان بتره زن دسانی دیران سجاع و خطب بکان کانی
 الرماة و قرقۃ بوم المکاۃ و صرصمه زرایة الغرایة و محججه الحنود والرجاچه و محججه الاصو
 تیرانه ایان دسانی کردن بزم لانه آیان ایان سکناری و همکنون شکر کان جنده زرقۃ زدن پنجه
 الحجاجه و زهرۃ الحکوش الجراحت و هرڑة الذیل العالیه و هرڑة المذاک و و
 فره زن و خنده دن شکر کانی شکر کانی دسانی شیده بتره زن دسانی دریان دسانی
 الناب و بدیتہ الاطامیم و کملتہ الاقاویم و قشقة الصیاغم و محججه الجماجم
 سهیان ایشان دریان دریان ایشان تویا دیوانه شکر کان دیوانه آمن کردها

کشته شدن صمصام الدوله و اسیر شدن بران الک

و محظوه الا خیال و مهمته الابطال و غمخته الا قیال و خیلی الا فیال ف پلهلهه الزر و دلو ل الزر
و مصادر دن اسپان د نشن زدون د بیران هنن کرم چا سنه که خوابید کان و غریو فیما د بیلهد بکشند کان د درون هنن که
و غلخانه لمهورین و قلقله لمهترین و سهیه شده الدروع و هشتمه ای بجمع و جملهه المصالح
و غلخانه شبا عان د بیران و مسکار بکشند کان د صای بر جم زدون د مردانه و قادی کند جون شدر کان و مصادر د کهی مازیکانه
هفتهه القوارس و هفتهه القناص و عطعشه المواکب و عطیطه المراکب و قلقله الهیات
تمنه سواران د نشن زدون شزان بزک د صای کرد سواران د سیر و صای مرکناد برسکن فیها
و صلحهه الایاب و غیرهه الفالمین و حسب السالین و حسب الحالین و نهیب الاسو
و صای رانهه چنانها د زده زدون خالب شدوین د مزاده زدون بکشند کان د خودهه د بیشیره
و قصیف الرعو و حشرهه لمطعونین و خجنهه لمغبونین و هیجهه الصما خیز و صیحهه الناخنین
و آغاز ردهه و خبرگردی د جاند اون زخدا اون بخیرهه زدن شفان کشید کان د آغاز بند فرید کشند کان اخرباد کرونهه منزدهه
وزفعهه لمشغونین و تفعهه المستدر علین و هیافت المجردین و عطیطه المذبوحین و بعد
و آغاز و افغان و طرق بکشند کان بکشید که نوع اتفاق که اتفاق و آغاز دادن ز خمامان د صادر بخی کردن سریعهه د بعد از
بند المجد و حصل المقصود و محل المراد و کلم المراد و سلب عن الخنوم قوهه الاقدام و اخذ
مرفت کردن سی وجه محاصل شه مضرد د کامل شه ملوك درین بکشید که د فرد بخت از دشنه افتخاری اکرده شده
بالنواصی والاقدام بیت روز جنگ تو شود سرخ د سیاه از خون و گرد + معچ
بر پیش پیش و دند

۱۸۱

دریایی محیط واقع کرد ون بیرین د بیرین میوال سی هزار فقریش که منهی بمندی شنیش
آبدار آتش کار سپر را بدنجاک بلاق افتاد صمصام الدوله با پسر و برادر و ابتلاع بخوبی
کشته شده بران الک باجمعی دامر د بد و زندگی د بیان قیام باقیه عیانه الزکب هزار فیل شنیش
مکون ای نور ایه سینا بقیه آن نیا نیق فیل افکن انتقام باقیه عیانه الزکب هزار فیل شنیش
آنکه مشهود در بیک اند اخن ادب شکران بین خبر شماره مو آنچه در زدن دیگر میگذرد
فال ادان افیال فلاں بر ایط حصول پیوست که هر کیم آسان نک افتاب نک سحاب هی
بد ریحان سه ماچشم مجره خر طوم هلاک کجاک فلاک هد روح هیاتش پیمکردند و نفره هش غزنه
اجمیمه ش پرق د خشند پیکرش کوه جنبد این باش تنوع زنده د صلاحیت شیر و زنده
در خرام ایل پیغ پرند و در جنده در جنده جهانی کهند و بر فلاک نازنده و با صب ایانزو
بر درود

اقن
سل
دیانی سرمه ایه
فلالل من
شهمه دیه
دم ایه

ید
هی
جهجج
هی
جهجج
هی
جهجج
هی
جهجج
هی
جهجج

دریان تختی سر زندگان

دنامه زندگان از آن زندگان کویا فیل فلک سراسریان با او معارضت کشته که از عجایب
 خود شنید زنگ بند کشته و هندس فضنا از قوا بیم آن پیلان پیل پاریز که نسبت به پیکون طام
 نیل فام افزایش که همکش حیران نیز برپا مانده از اسما طیور اربعه هر کیم چهار طاییت
 که جفت نه رواق آسمان میتوان کفت و هامون نور دی که در پیش پیشش نه مردمه سیحان
 مدار اعلی میتوان شنیدن پیل سحاب در پیش همکل حسینیش عوچ پن قطره سحاب در پیش پل و
 دیایی نیل در حب اندام حسینیش ماند بر که در حب دیایی نیل مملکه اش کوهه البر مهیل
 و حوضه زرگارش خوزه شنیدن عرصه زندگان اکفیل دلم بعد والموک الارض سورا
رساند آنها خود اوز پادشاه روزیان عکس خل
 پیسا در هم عدی یو ما کھنیل عیت پیکری پر کوه او هامون بسیروانی روان بچارستون
رساند آنها خود اوز پادشاه روزیان عکس خل
 اقصی وادافی رایویت مال لاما مال مالی و احناق امید شیخ و شاب از در خوشان
کرد
 و حلقوم حلی حائی شد و مطایایی تنسای جنو دی پار پیار بعلع اطراف و اطراف
زیر کله زیر
 بعلع کشت و در گیک از تنداد طرف از هر طرف طرف طرف طرف طرف طرف طرف طرف طرف
آب اسبابی خوب
 زرین و سیمین مصح بجواره شین که هر سیچ طرف زمان و اوان در اطبق فلک و همسوت
دسته ای ای
 طباقا شیپیش هوجو کشته و از غیرت آن صحن غوری چرخ فیروزه کون بجنون دوری
بلزن بروی
 مبتلا گردید و فردش کشیری که فروش کوه آن در فضل ربیع فروش کوه و دشت
 پامال خجلت ساخته و بهارستان خلد در پیش بهار یافش از شیر مساری نک با خشک کلها
 طری خود را در عدا و خارج بتهای آن شمردی بلکه از لقعاں سربر برای فکنه اذل من العساط
زیر تراز فرشان نداخت

بلطفه تام امیر خان **دالخان** و دیوان **بیگ** است یقین فارکردن حصاری شدن محمد شاه
با اینها

نقش قال شمردی محل از شکا و بخواب بود و قالی از عجم و زتاب و باقی نفایس بی فیک
برین قیاس سپاهت حصول و حصول بین و در حقیقت **لهم الفیضی** از جانب هندیان است
با صنایع آن **صیاف آن منزله** که نازل منزله نواران سماوی بودند **اعلی** مد و عافیت خانه از
اصناف آن اضافه کردند **محمد شاه** از سومه زبون بزرگی کرامیده مغفل کنال فرار و دریان
هزار **حصار** جست اقصیا بصر ابر و الاجمیع هزار سوار سوار که سوار عکس
حصار **حصار** جست اقصیا بصر ابر و الاجمیع هزار سوار سوار که سوار عکس
جلادت و سوار شاه بسالت بودند سوار آسا سوار واد و اراده دوی او را فروکر قدر
و مانند فرکان اشفار از عین خرم با حداف **قاد** احراق مسکرا و پرداختند پون و حج
عینا و حدیثه غلبهار دولت علیا را نادیا ز جویبار نصرت نظرت پدیرفت پادشاه **الله**
جهاد دار مشاهده این **ستیلا** در حضرت علیه قاء آنبیه از باب استیلا و در آمد نظر **ام**
ملک اکهند و س امور هند وستان بود و بحسب متقدس فرستاد که از روی اطاعت
صورت اخلاص نباید و پیمانه بیان پیمانه نظام الملک شکرش شرف شکمشی دریا قله شفافش
لبقول مشفع و مقرون بهم طنا عنان عزیز مرعنون ممنون کشته هنال حالش از منا می شمله
احسان حساد حساد بی احصای ایافت و توقيه عهد و توقيه وعد و ضوابط استخلاف و
شرطیت استخلاف **تقدیم** سانید و با دولت مبارکه قثار که مستوق و مراسم مشارکت
و مشایکت مستنق کروا نید و بعد از استقصای معاہد معاہدت و استقصای معاہد
و همکاره **منظمه** برخودن نائل و مدد کار عذیزی **زنده** خرون **پذیر** کردند
از ماں **معاہدت** معاہدت کرد **محمد شاه** را پیر از بوا قی بوا پیق بوا قی **الظاف**
مال **بیش** کردند

۱۱۸

در بیان مشخصیه های پدروست

خاقان موّقی توّقی جسته ترک معاوادات و روز و یکر بر سرم معاوادات با اعاظم دولت که بر کار
دیر مدد کرد
 عازم آستان آسمان در کاکش است در کاکا میخی خشن خسر و هر افسر در شی کا کا در بارگاه از غایب
زیدن تنظیم ستم خنبد
 رعایت آداب و توقی تو قی قی قی دوم قد و م او پرداختند دا زر دی مصادقت مصادف
یکدیگر
 ولطف مو فور از علازمیت علازمیت از سر علامیت کرد و آنچنان را در جنب سیر
آنچنان
 کو هر کیم نغیر مجالست قیرن و مظہر بد لول ز دی قوه عهد ذی العرش کمین ساختند و گلید
صاحب ذرا زد ماحصل عرش مکان کرند
 سه و نده سین سماحت ابواب دلخوا از هر باب بر روی خاطر انورش کشاده ریاض
جانزوی
 مهر خانی را زیاد مهر حب افغانی عنایت تراز کی اضطرت اردی ایشانی خشمیدند و لوت کو کیا
سازی از عهد نهاد
 تیپریش اقبال از فرازه و ریعن خوش بن شهاب این شعر اعلام من التواب عراضه ساخت
منج رکدن زینه زنده شیرین تراز عمل
 شعر و گفت الد هر لست طبع اس فرصت الیوم طوع من لواب و باین تقریب نظر
بود و هر سال ز بود و هر چند پرورد
 سیوف مخالفت از جانبین محقق کرفت و هوای مصافات از مواعذ مصافات
زیارت
 ششیزی دی و شنی کردن
 کردیده و عقو
روشن شد
 لفوار انجلا پذیرفت و لفوار به لغار و تباری پیاری و مقتت بحقت و تجدیب و تجدیب و ساده
از هم بخش فراز کردن از هم بزی و شد و شنی پوستی را ز بکر زی و شد بیشتر
 بمساوات و محاشرات بمحاشیات و مساوات بمنادات و مساوات بجهات و مدار
بدی کردن بزیکوئی کردن
 بحدارات و محاره هر جهت و محاره هر جهت و مخالفت بمحالت و محالت
دانلخانه زدن شنی با هم و یکی بنشینند و بجا کردن هر چه کسی که بخوبی
 بمحاله و میالطفت بمحالطفت و محاوشت بمحاله و مخالفت بمحاله و مخالفت
با هم و دستی کردن و شنیزون به اختلاط دو و سه کردن و شنیزون به کردن با یکدیگر خون گشتن و یا یکدیگر خون گشتن
 بمعاقبت و معاقبت بمناده و معاوقت بمناده و معاوقت بمناده و معاوقت
بلوزت و از هم نفرت کردن و یکدیگر خواهید و شنیز کشیدن بعفر و دست پرس

آمدن محمد شاه با طریق صلح ببرندگان شاه و کلای دشتن ناردا

و حق مرادات رفق و مرادات پیش آور و گرد سبایات و مبارات از لاله میاره ممالات
 آمدند و مبارات معاونت کردند این مبارات با پسر میان میان و معاونت کردند
 تشکیل داد و خصوص مهارات آنها مشارک نیل مهارات ساخت هدالت صافی لاصاصانی آشوب
 و شاغر درخت بیکه کیزند اصلان باز دیرینه بین صاف و دستی نیزه نهاد کردند سرمه شیشه
 در غرمه شیر فرمی سچه سال نهار و صدر پنجاه دیک خدیومه را پیت لوای همایت
 بجانب شاه جهان آ با او فرانسه در هنگ ماه مذبور دار اخلاق فرمی محل آنی قصر سوکاب خشم
 و آنکه کرد پیدا فقدم مسارک القدم متدار کل تعمیم عالی بهم غایی القلم شماره و فشاره و راه
 پس قدم آسپرک مضم آنرا که کنده نعنای است آنایی در بیت آزاد و کند نهاد آنی بیت و غول و بیکه بیشه
 و رایته و هیئت و نژاده و نزوة و هزرة و غرة و عقدة و حدة و جده و جده و جده
 و نزد برگزگ است و بیت است نلاکه زین و دود بیکه نهاد نهاد نهاد نهاد نهاد نهاد نهاد نهاد
 و شدید و شدیده
 و شدیده و شدیده و شدیده و شدیده و شدیده و شدیده و شدیده و شدیده و شدیده
 سازه داشت و آواره نهاد نهاد و آسیانی نهاد نهاد و هم امازی پر دند بیانی در بیانی در بیانی در بیانی
 و آشیاب و آنچهار و بحی و حلب و بیض و شلک و بیض و سود و اسا و ده
 بند زدن اند و بیعیت داشت
 اسود و مساعیر و مغادر و مصالیب و مصالیت و حده و لا ایکل و حده لا ایکل و حده
 شیر زدن و جوکا اشت افروزه که نهاد نهاد آنرا کردند و نهاد نهاد روح بیرون دیز بیکه نهاد
 روز و روز و بدار اخلاقه محلیں مجالسیت بترک مصالحت زینیت یافت و نرم شکایت
 به زفع شکایت آراسته کشت محمد شاه که بدعاوی فان من شمی الا اعذن ما خرا اینه کردن مبارا
 می افراد شدند و بیانی ایز شمار و ایشان کردند جمیع خزانین و قیاقیین سلاطین را که شال
 او ایل ایل و حائز را اخراج ایل و حاوی فواخر خایر و جامع طراف و تلا و بلاد مشحون
 بیشینان آزاد رجایی پیش و زلان اخیار و اراده دشیل سباد عظیم پیشیده
 باند و خسته ای اجردا ای اجردا بود با عتمنار و جئنا پر بضاعة فرجا ای هیچ قصر عن همی و همی
 تقصیرن لی فحالص الی و محض التخلوص افضل ما بهمی امشانی در بسته طریق عرضه
 در مایی من پیش خاص و دستی دخن ا خلاص نمکه و زیده و تراست از آنچه بکن اشان

۱۴۰

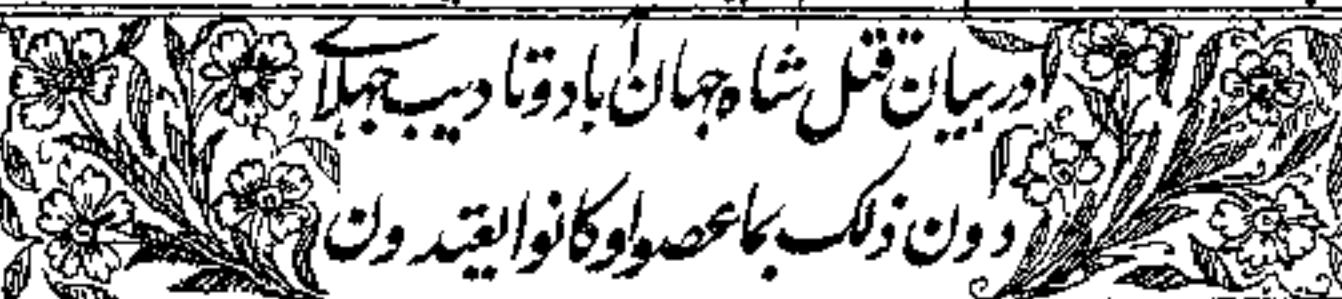
دریان تغیر نهاد

عرض کرد که کلید فخازن را کلید استیلیم و سنجماهی تخته‌ای کو ہر کار که پایه شد سیزین
سیود و زین از زینت و بنای آنها برگزینی فلک طعن تل عرش میزد هدیه نو دلایل
طاوسی که از در دری نگارشک چون آنوسی و قن ثنیان کنوز قارونی و دوقیانوسی
بودی و ہر لقیری از لالیش برگزینه منقار آکاسره متفاوت متفاوت زدی و درین بجز
جبل که لفشن اعلاق خلفای عجاسی بودی پیشیزی بل سحرپی نشمردی فرامید فرشیده اش
خانم ملکی در زیر گین داشت و شاه کو ہران خضر و دره میتمیه آکاسره را تیماه امقرنه او
مسکینی اذامسته می‌آکاشت و سبیله زمان اصده زبان سجه کردان فکر آنها میبود جو چهل
از شک سینه برینک حضرت سیود و کرسی تفالت منه افق را بیت مقلوب پیشترک و
محلوبات اشرون فایس هنر و تفاوت کثیر و ذتاب و قمار و شیر و اتواب مستیر و برو و
خنادر و نزد کار می‌گشت که از این خنادر و نزد داشت و سرپر که دخانی دارد و بوده باش
مشیر و نکوات جبل و مکروات حلول و مفوکات رومی و مهملات مینی و منمات
خطدار و بوصیدنیا پیکر انقدر درست شد کان طلاق و پارچه ای ناک خلدار و میان
چینی و مدحجان حتنی و مسررات چند می و مقصات منتني و محلی محلی و
مال چین و متنی داشت و های خندر و های ملعل دایه های قبرس پهبا دیده داشت
اکائیل محلی و مندول لایی و سد ول متلاعی و طرافت طروف و ظرافت طروف
تا جهان و رشته که که کشیده در زده ای تو بخش و خدا ای خوب و طرفه ای زکین خوب
و برازین مرازین و دبارج هیچ بد بایج و جال سینکو جال و بیعال زرین نعال فخر
و اینها میزین میزین داشتند و اینها جوان نیز بیانی داشتند و میزین نیز بیانی داشتند
لغم و خیز لغم و سیلان زر بیانیان زر و قراطین و قفاریکه کو ہر و لای الای و فارید کشیر
کزیده آنکه میزین خانی و فیضی سینه پاکیت زر و قراطین و خواره دیده داشتند
التلاع و الک قرطه ای مار پیلا لای حقه بکوش آنها بودی و ہر جهان بدریده شافرو
اخناء و امدادی مالا عین رات ولا اذن سمعت و کل کل نرساد و زر مساع

آنکه چشم دیده در کسری شینه دیده دیده دیده

تسلیم نودن محمد شاه کلیخان از اباد رشا و صفت جایزت آن

ساشی قنک تک فیسا می از تک نکار بکیور کار و باقی نفایس از سیر و سرپرده و خواجه سر
دسته کیک تک به خار غاده اهل
و برده بخپندان بجیط افتیام و اغتنام در آید که حساب آن فهم بحیاب بعقو و ادامه چپ و
رسانید و یا شمار آن تار و ز شمار در عقدیان و عقدنام محاسبان صورت امکان یافته
و یا پاما دنداد دایام و مکاره دو عوام و لوان مافی الارض من شجره اقلام مرقد
افلام تحریر تو اندشت و یا مستلاح اند شبهه مشاحت ساخت تعداد آن تو اند کل احوال
مردم از از دستیت عین ف نسب و ذہب عین طاری کشت و اشخاص از ملا لوگان و خواه
برهه ز دلخواه هر کوچه
شخص اصرح احصی آمد و خواهی اتفیاه من اکنون ما ان مفاخره لستور بالعصبیه اولی القوه
تیمه داریم از خود راه آنقدر اطمینه ام اما اهالی سبلقت برد و باری دهن کاله جایله ایان
ظهور را فیت کو یا مفاد ام عنت دهم خرا بن سکب حسنه این زنک حقیقت نداشت



۱۹۲

اور بیان قتل شاه جهان باد و تاویب جهلا
دون و دن و لک بمحض او کانواعیت دن
شب شبهه و بیم اه وی احیجه هزار و صد و پنجاه و یک خسرو زیرین کلاه آفتاب بسری خاص
حمل حمل کوکیه جلال کرد عیدان هنخی و نوروز که در حقیقت عیدان آتش فروز عالم سو
بود در یکیه وزر اتفاق افتاد حمل بحر کات مذبح پر و احت لور شناخ شیخ سری برآورد
وجوز از منطقه با تغلاب کریست سلطان که بروی پیش کرفت سد خیک و چکمال مناجمت
با زیب سنبده تخم شوب پاشیده زیران نزک سکی سبکسری آغاز ید عقرب تهضیمی مطبوعت دنکا
بر قوس کمان کمین چله کرد جدهی پیش از زنک فساد کشت و لو بیمان مجرمه بچاه

دیسان قتل عام شاه جهان آیا

دربیان قتل شاه جهان آباد باقتصای کوکب آسمانی

گردگردہ مائت داخشام کو اک بیت قسط طهور فیجر کر دیدند دم صبا حمی کہ عہد جهان کٹ از شفیع م
خنائی برافشاند ولشکر مند و نژاد مشب از مان ان موعد ہم ایضھ در سید وغیس نیمیم وصع
از آنفلش هستہ خود شنید تاچرخ والا بالا لکرفت و پھر کسینہ در عہد دل بدر کرد
پھر فشرند خدیو فریدون غما تد خسرو خادر بر فراز فاق آفاق نور دبرآمدہ با سرپا و شب سبا و شفیع
شعل مفسدین کا یادی سبا اشارت اندہ ہا نقش بلا صلاحی امتاز الیوم ایہا الجھون درد
و چاوشن قضا و دان یوم لصلح از صیاح جوانان پیر دیر او خایی دعا فسا حصال
المنذرین گران خوابان منام غفلت ساییدا فوح بحر موج چشمیں عزم غرم تخریب نیمیہ وابعہ
پس اکر دشنه شہزادی از دنیا کنہ کنہ بولان وجہ خود امروز ایام کنہ کنہ بولان
شهر و بد و نجحیق طایع و طاغی و نامش و راقی کہ فاسی الفرقین احق الامر خشک و ترا
ضرمه آتش قہر ساختند ذہب و متو شجین و بشراح الو شاحت و بہنو اک ساخته و قاحتہ
ضرمه آتش قہر ساختند ذہب و متو شجین و بشراح الو شاحت و بہنو اک ساخته و قاحتہ
بالوقا تھہ و ماصار من نزار عاقوس المتراع سهام الطفاہ و من ترک السالم خل خل طهم الاسلام و اخلاق
پیشہ و بکریہ از باز کردن سکونتی نزار عاقوس اطافیہ و پیر کر ترک تیریہ ایک اک دفارت کر دہر سارہ دھم کنہ
دخل آفت و دار خافت شدہ و آن خان فغاک مشحون مشحون لذاذات اطایب و قون
شامل اذاع و اقسام جزئیان اذی و طعامیانی لذیز دایرہ
رذاذات رغایب بود خوان بیجا کشت مردان سوار سوار زنان را اسا و میں ذہب
بانا نہ رغوب سید زنان رسید از طلاق
ولو لو ابد سبیر پرداختند و پیادگان دکانہارا بند کر قهر مصلاق اذاد کت لارض دکا
دچاکر اختند ذکور و اناش سلسلہ ہارا چون سرو ما وہ سلسلہ یہم بتند و خاس
و گرام اعلیل و علیل در سر کوچہ بلا جیکد کر پیوستہ آبای فضایل کہ ابنا نٹی معالی
و بند پیمان ملت دار در خبر شدہ فروہا کان از بیکریہ
بودند بابنات اللہ ہر قرین کر دیدند و احمدات مکار مم کہ در دلہری بپری برتے
و قایع روڈ کار دی پیکریہ

در گفته و بیداد حی سرخ کج بنیاد مشرح احوال مالی شاه جهان آن با

و با خو بان بر بری بر ابری میگردند بر بر و روی خود ورده سجا ی دزه دیدند پیار ز خیل
از معامله دشمنی که شتند الافی افقنه سقطوا و سو قیان نسوا و سو دامی شبایه که شتند
فارجنت شجاع تهم میان رهی نهیمه و دهدی از حبشه و رحبه اسواق برگزشند و لذت
خویان بسیجی و رزم حمیان همی خوبان شیخا فی را پیغما از آستان و استار در برگزشند
پرده کیان را برده کن ان از پرده عفاف و حجر محارم در گشیدند محصنات محنا کش
عصم عصمت کسینه شدند و مخدرات عطا می اشتم عظام می خنک خطاب شرم نوزند متدور
رشد چا دوشیمه کان دنده تمام رسیده دسته دلکار عالم شریعت
ک در عشوی عشویه جلوه دشمن در خلوات آغوش فوج بستاک جاگزیدند فوج انانیک لقا
موزون بر سر کاشمری و دلبر کاشمری و محبوب غافلی طعنه میزدند پیغ جها چون
که هن از پادگانه دیدند بدرو شانی که از سیما حسن شان آیده و لقدر نصر کم الله بیدن ظاهر بود
بلطفه و جور بدرو شان کاف کله شت کفتند و ما ه طلعتانی که همروی شان درست
فروزان تراز هم در برق بودی امار و حصن القمر منصه حال فنا صیلخواه بیدند کل عذر ارانی
که هزار هزار زار در گلزار حسن و اشتند چون هنره پامال حادث کشتند یوسف صفتانی که
در حبیب حبیب حبیب هم این شان بودی غیر مضر ساز کریان بر بیا و روی بوده
که کان نوابی شدند رنات ربات حجال آسمان پیوست و صعود افواج آه و ناله صعینها
راه بر ترول جنود حبیب یزدان بست از دو دو مانهاد و و بکره آتش رسیدند شراره
این شمارت بربان و بائمه زمانا سوز ز بایشی که از نمای فرو توافتند که کم بر میل شهر کشید

دریان قتل عام شاه جهان آباد

لکن
لکن

۱۹۷

حصار و کیا را ز هر کنار این افته کننا بحال فعل البطلون سرو دند و فتنه کران ز هر طرف بن
آیا کر میگش اما نمیگرد اند باطل آزاد
و ما نخیرون لا ما کنتم نخalon شخون دند و بعلوه این قتل مفترط چهارصد و هفتاد تن که بر
و خداه بخوبی کرد چیزی کرید آخوند
فیلمی از مردم کاری بود طبق قتل و قلت در اقا و دوازین دیوانی آگل شدن
شاخ بید محبوان و محبت در سیاست کشند و عاقبت آنکه واهی چنان آسما باش خوش
سوختند و روز زندگی را بخود شب تار ساختند من شب نار پنهان کان و قوادها جمع
پکند و که بشدن خود را بست خود بیزدم آن شمش
اشیا و اسباب بیوت از سر صر فوعه و اکواب مخصوص خود و نمارق مصروفه وزرای شمش
از نخنگانی بیشند دکور و فریستند و باشان صفت داشتند و بیکاری از ناخنی شده
نمایه و سفاطه و سفاره و ساطه و نعایه و لفایه و شافه و فشاره و فعاضه و لفاصه
خدکر دیگون شده دخت پالان بر غذا خورد و فرزشند و فریزشند و خوبی خود را میگردند و خوبی خود را میگردند آزاد
و جدا ده و قداده و قداده و جرسه و حواسه و موضعه و موضعه و موضعه و موضعه و موضعه
و موضعه و موضعه و موضعه و موضعه و موضعه و موضعه و موضعه و موضعه و موضعه
فرسده اختلاف ولکد کوب اخلاق شد و از فرایدر عاث تاسوار در شاف و
تاجا و کوشش و تغفیله آزاد دکور از فرست
دو دن ذین

از ووات جهون کالعاف و فلوب قاسیات تاج جان کا بحاب و قدو را سیات
مان جان کر دچان مثل جیزیر را درز دله رخت تمسکی ریزند دو چکی دند حکم رسان
خطه افتناض و افتناض سخون انتہا گواه و انتہا کروید و لکهای سیم وزر و کوره
پاک در کسر دله در پدر رشت دو چکی دند آبرد کردن دعا داشت کردن
در کوهر که بکرو شهور که دران و سعت سرای سیر و سعیت جمع آمده بود و با اسماعیل طما
درخت کهنه دست کهنه

و اجلاس و اخفاش قصه از وعاف کشت و لطایف نیز طرافات درستلاپ طوفان
دند دنیا که کن دجوار دیگر کشت دریافتن جن جاذب کردن نیز
طوارق و استلال حصار مصوارف بعض قما در آمد و زین آن بوم و برائی کنج کاوی شیشه
از یعنی کران حورت دان الارض هفت قلت آیینه و تخلت بافت و تمام بنا باکو مون شنیده
بعض چون زین بس در از از دعا از ای خود و خالی شد
و سرا هار و قنه بجیث لا یجده فی سماهها هلا فی لا فی خلا لاما خلا فی و فودا فادیه چندان شد
ذچ شنیده

دریان قتل فغارت فخراب نمودن هندا

که حبیت دان بجای عود و عود و بنر لام طب بکار میرفت و کشت یغما بحدی سید که باشند
متلای و فحاش بقید را از متلای غزو و فحاش از سر و بین میرفت و فاطمه اند و لکن کانوا
افضله هم میتوان عساکر ایران با هندی چون زوش و شباب آنروز تماش باشد نموده
آنرا خود آشان هم کنند دیدند خود آشان هم کنند
قوارت با صحابه پیغمبر نهضت تقابس و اسر نفوش و متک و فک و لفظ و نفتش
آفتاب آنها پیغمبر پیغمبر خوب است آنها پیغمبر خوب است دیدند کردن در چون پشم دیدند مردی کنند آنها دیدند مردی کنند
و محش و هش و بش
و جدم و خدم و خدم و لکم آنها دیدند مردی کنند
رسانید آنها دیدند مردی کنند و زیره زاده هست که و طنز آنها دیدند مردی کنند آنها دیدند مردی کنند
و گریمه با برالد وله ان الملوک آزاد خلو قریتا افسد و ها و جعلوا اخْرَةَ الْهَمَاءِ ذَلِكَ الْظَّهُورُ پیغمبر
روشن دیدن آنها دیدند مردی کنند چون خانشند بیهی نادیست ایه و دیگر آنها غریز ایه ایه آنها دیدند مردی کنند آنها دیدند مردی کنند
قصه مخصوص حبیت محله شهر از مرد راین سیل اساعی لطافت این بحر اعج صفت عالیها
ساقلمها یافته و بسیاری زاشراف داد و دوان دوان وان بصیر ای عد شناخته بود که
از کانه ولت کور کاییه از جهان باد شاه والا جاه سدره عتاب و عتاب را بر عتاب
سدره جهاب قانی که عقر جهاب وطن شفاه و مترجم ازوف و محل عجیون فسترب خدو و
و قبیل مقبل و مهرب جهانست با ای یا آنها الغیر متناوا هنها الضریبین نیاز سود و بد آمان ای غریز
اما حبیت ای غریز سید که بگشتن آیه پاک یکن داد و بگردید بی خداه ای غریز بیهی داد این کار غافل ای غریز
زبان ضریعت و سودند چون الحاج ایشان از حد اعنتی ای عنتی یافت تیر مراد آن
ترنیز ای غریز بیهی ای غریز بیهی ای غریز
جمع پرشیان برشیان مده برشیان زیاده قهر و بیش و اند شسته تند و باشارت خدا العفو
و امر بالعرف و اعراض عن ایجا همین ولن فی الكلام لخل الانام فتحت من وی ایجا همین
دارم کن بخوبی داشت کن بخوبی ای غریز داشت دیداری کن در کلام آیه ای غریز ای پاچنست از عدایان خانه همراه است

نَهْلَشِ بَرَكَةَ دُونْ بَشِيدَنْ لَا شَاهَ بَرَلْ شَاهَ جَهَانَ آبَادَ وَمَلَاطَتَ نَوْدَنْ

پتارت لا شریف علیکم الیوم در داده هاشاشه بر حشائش نقوس حشائش تقایا بخششون زندگ
بیت متنی که قدر این شاعر از این شاعران بزرگ است
ابواب نویدا ولیک لیهم الامن ببروی وجوه مملکت کشودند بعدهاون بیست کردست
آنها را که این آواهان
زلف شکلینت خطاوی فت رفت و وزهندوی شما به ساجهائی فت رفت مسلیمه
شکلین قلوب ایشان فرمودند بر لان لیکاب نیار غلبیه امراض اعراض اعراض امراض در
ازاری که از پیش ایشان آید و عارض شدن از آن
بهان اوقات یافت لقی هندا لا جامس محصلی ازیسا ولان دیوان بوجب حکم
والاعازم صوب لکهنو کشته کیپ کر و لقده از نال بر لان لیکاب در اضوب بود با جو
ز دا هر و فواخر قل و اخ نقل خزانه عامره ساخت و در مطابقی این طواری و مطابع
این اطوار رای قدس فت از یافت که با خاندان کور کانیه شاہد و دادر این شوح موشی
سازند تیرم کتابیون قدر آز زیون توان نا همید نهاد چهره زاده هر ده همیشی همیشی
سازند تیرم کتابیون قدر آز زیون توان نا همید نهاد چهره زاده هر ده همیشی همیشی
ار نواز نواره فرانک قرقمنک هنک و انگیش کیش رو دا به زامی رو شک
ز خواه هر شیخ ادر فریدون ادر لیکارس دختر برابر کامل دختر برا دن ایکن
پورگ رگاب سودا به دا ب نوشابه شنان خسرو زاده شیرین شما بیل لعنی دره صفت
ذن هرام دخرازی
که بود و است
کور کاسنیه بشنا هر ده فیر و زر و ز منو چهره همین قدر شیده شهامت شید و شش
پست که در زان
وش پیغمرم سپاه شاد کام کام کو پال بای اردوان دوان رویین وان و مین سا
سیاک مکان نریان مانند کریان کرم فضل سدیز اعهد کرد که کستار و ریاضی جمیع
غش کرده عام ساخته بزمی جنت نزست آراستند که در جنب نزست آن جنات
این سعنه دشسب و نهاییه و خوطه در عرق خجلت خوطه مسیرو و مجعی خلد نزست

دریان عروی شاهزاده ناصر الدین

پیره شنید که در خدار صفا می آن بشت هشت در دشتر جیرت می بود فضای بجهت
 فرازش خبات عدن مفتحه لسم الابواب و حاشیه شینان کمکا مکام کام خشن شکنین فهماید عون
بخت مده است و کاره دهد برای آن
 بفکره و مشارب جانی جان در چین عشرت یا چانه و چان ایلاف علیهم صفات من فضله و
بپرسیده باشد
 آکواب و هواخواهان و راطاف قصه فرولت چین سای تراب و عندهم فاصلات الطرف
که ازه ای بیش
 اتراب محفل و مخدار طاعت زین کل ما نجف نجف نودی و شمع محلی افسر و ز محلی سموع
بزرگان نیس و خدمتی افراد

ولنوازی روشنی خشن بده بزم و بزم دیده بودی کاه در سبره زار ز بر جذفام
 لعلکون سپریاں از سرک فیروزه نوشیدند و کاه بخ سپرد شبر و نوازی سیر بباران
 سرک یاقوت اب نیو شیدند در یوم ایوم در کنار رو و پاغتمهای ترز و دز دندول
دریچ
 الیل بالیلا و شان رو و سر و ایمان مطیع بین برخود بنا طغمه و اخرون همکل نیان میزند
و بنید از ایام بعد افتاد

ولوازی منتدازی زنام را زنام افکنه عتل بعد زلک دینیم میخواند دماغ محبتان از شا
خاند کاه شعره نزل
 خمرا حمره ترخ و احباب حساد بحساد زنک رزوی و خناب شک معصف و مضرع کشت عرس
پریم حبیه حودان ذخیران
 مراد بعرس فی ولت در آمد و اجتماع نیزین در برج شرف بوقوع پیوست فرمانه بیویان پوئر و
چی هر دی

شادی کرفت و شور سور و مصادرت بصل ایشت نیل کشته غبار تماراز و فایل خاطر
خوش شرور در بروکت گرد
 حضیرین و دلخ ایل و لتنیز ایل کردید هر عویش عید زلک لهیش ایشاق حضای عقیق لیل عجو
دانش داشت دار
 و تک العرس ایلیضا را مام العرس سودار عروس خیسن درباری الکواکب ان تری طوالع فی داج من
ی این کشیده و ملائم و دانیه بیش از عذتیست
 الکلیل عجیب بعد از اقصاد و افضام ایام حشیش سوی شاهزاده بشراحت حضور حضرت حسره
پرند

رفان شاهزاده انصاری میرزا نجف مجده شاه به شریع خاص شرف شد

خوشان فائز شده موافق داد و دیدن بیدن کرد تشریف نیز قامت و را به تشریف شرقی
 عادت داشت بندگان که وابسته رئیسی های بین

کو هم مردم شریف ساخته در معاطف عاطف موقف اجلال سه مرطوط فیل با جلال زر تما
خوار جلایر زر زبان
 و هر روح کو هست کار پنج سر پر صرع لکام با اعلاق جواهر که حشامه و حشامه که تو منقوش
و کجا وحی رساب و راق عاف ناده طعام در خود داد که خوش خود است
 در قدر و بهار و نق شکن کنج غور حشامه و کیکاووس کنج ده علاوه صناعات ساخته
شیخ علاوه نواخت و تخت
 در آیام توقف از فاصله بلا دینه وستان حنفی اذبلق مطلع شمس از تمامی ایان خود رای صوپهرا
دور توان ویندان رسید بلطف آقاب با ونان د حکم از هنر وار
 مالک آرامی سرثان قوی هست کو نشیان آزباده تحوت سیاه است عرضیه عرضیه عرضیه
پیشتر زیر
 عرضیه خلافت کشت شعر تارخت الارجاء عرف حقه و ارخت السیر فی مکار محنفه اتفاقات القاء
سیان بوجی خشن کرن کارهای عرب برای شناسناد و تاریخ زستند و مکارهای اصنفار مطبع شدن پیشتر
 لامرها و حکمت الحکام حکمه حکمه و لمیں الہلا و بلاد و عدمالت و ملا راسماع لملا و بصیرت جلال شه
بادراد و حکم و شید خلام اجمیع حکم پوشیده پوشیده بازیست صالت او و پرشکه کوشان مجما باد پیشکه او ده
 پیشیه بالضرع تکل عظیم و تامیله بالطاعنه کل فلیم و رهیت منه ملوک الاطراف و علمون شریه
تیسب پیکر و آدم بجز و لای پر نمود که آفتار کرد و آن بچه را بزرگ که هر شیخی ترسیده ازاد پیش بزرگ اطراف و عشق کنوت نیاز
 الشرف منه اهل الاشراف و کل عظیم مملکه امانا ولیده و قدمه من مکنسته و تائیده امکان
شرف از او آفریدی نیز کان در بریک طلب پیکر سایی مکن خدو ایان پرستاد و قدم ادست از نیز کان و دنیا
 و مکانها فیما یعو در رسول الاباسعاف المسول ولا القبل علیه من حضرت الائمهات القبول قیقدا
در زیر پیشکه کر در رسول کرد آن خود است در و نیز کشیده اد حضرت او الائمهای بود پیشکه
 مکما و مکرم قادما و مخدوم حاضرا و حیضرا و ما و محمد اقواعد و مهد و عهد و عهد و عهد و عهد و عهد و
 کارشیه و کار و کیانیه و نمودن میکنند از اراده خود کنند پادشاه را و حکم میکند خدا را و حکم میکند قدر را و حکم میکند کنند را و حکم میکند بخوبیه

در بیان تفویض سلطنت به محمد شاه

وانصرف موکب نصرت قین بجانب ایران

هذا ایهوا لفضل ایین

چون این بسیج سفر قصبه ایران همیشہ خان خدیو گفتی ستان را در روقات تکبیث دران کشته
در زکر کرد